



قیمت اشتراک

ششماه	سالیانه	در ایران . . .
۲ تومان	۳ تومان و نیم	در آلمان . . .
۶۰ مارک	۱۰۰ مارک	در سایر ممالک
۱۲ شلینگ	یک لیره انگلیسی	ممکن است معادل مبالغ فوق محظنه روز
ایول هر مملکت دیگری فرستاده شود.		

قیمت هر شماره برای تک فروشی در ایران ۳ قران است

کاوه

۱۳۲۴

این روزنامه هر ماه یک بار در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Rédaction «Kaveh»
Berlin-Charlottenbourg
Leibnizstr. 64

۴ ابان ماه قدیم ۱۲۹۰ یزدگردی = غره رجب سنه ۱۳۳۹ = ۱۱ مارس فرنگی ۱۹۲۱ میلادی • Neue Folge • Nr. 3 • Jahrg. 2

روزنامه کاوه که بنام کاوه آهنگر داستانی منسوب است و دوره جدید آن از غره جمادی الأولى سنه ۱۳۳۸ در برلین پایتخت مملکت آلمان بزبان فارسی فصیح و ادبی چاپ میشود دارای مقالات علمی و ادبی عالمانه ایست که در نتیجه تبعات وزحمت طولانی نوشته میشود. این روزنامه نتیجه سعی عده ای از اشخاص مشغول بعلم وادب بوده و بکمک قلمی اساتید بزرگ از علمای معروف فرنگستان مفتخر و مقالات فاضلانه آنها زیب صفحات این روزنامه است. روزنامه کاوه با کمال نفاست در کاغذ اعلا در مطبعه خلی قشنگ «کاوایی» بطبع میرسد و خط روشن و قشنگی طبع و صحت دقیق آن که بقدر مقدر بی غلط چاپ میشود انسان را بهوس خواندن آن می آورد. در غره هر ماه یک شماره از آن دارای ۱۶ صفحه بزرگ و قریب ۱۲۰۰ بیت مطلب نشر میشود که مشتمل است بر ابواب مختلفه از مطالب مهمه و از آن جمله مخصوصاً مقالات تاریخی راجع بایران قدیم و مشاهیر شعرای ایران و مشاهیر قرن اخیر و تنقیدات ادبی و ملاحظات عمومی و اخبار ایران و غیره. با شماره ۴ و ۸ و ۱۲ کاوه یک جزوه بزرگ بقطع و حجم خود روزنامه مشتمل بر ۱۶ صحیفه از اجزای کتابی موسوم به «تاریخ روابط روس و ایران» بطور ضمیمه و بلا عوض بمشترکین فرستاده میشود که بعدها مجموع این جزوه ها یک کتاب مستقل مبسوط و مفیدی میشود.

برای ترتیبات اشتراک و اسامی و کلاهی روزنامه و ترتیب جدید اسمال و غیره رجوع کنید! پشت صفحات جلد روزنامه

برای مکاتبه با اداره کاوه میتوانید خط فرنگی پائین این صفحه را بریده روی پاکت چسبانیده و بیست بنهید

Redaction du journal Persan «Kaveh»
(Allemagne) **Berlin-Charlottenbourg**

Leibnizstr. 64

اسامی وکلای کاوه

در ایران و سایر ممالک

هندوستان: جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی
 مصر: تجارخانه حاج محمد رفیع مشکی مقیم القاهره
 طهران: جناب آقا سید عبد الرحیم خلخالی - خیابان ناصری
 جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری نمبر ۱۰۱
 تبریز: جناب حاجی اسمعیل آقا امیر خیزی
 سیستان: جناب آقای میرزا عباسعلی خان قاجار معاون مالیه و خالصجات سیستان
 مشهد: کتاخانه نصرت
 اصفهان: دواخانه آقا میرزا غلامرضا، درب باغ قلندرها
 شیراز: جناب آقا میرزا احمد خان پژوه ناظم و محاسب پستخانه ایالتی فارس
 بندر بوشهر: جناب آقا میرزا احمد کازرونی عضو شرکت بهبهانی برانجانی کازرونی
 کرمانشاه: تجارخانه جناب آقای میر صدر میر عبد الباقی
 کرمان: تجارخانه شهریار خدا بخش سروشیان و پسران
 زرد: جناب آقای ارباب مهربان جمشید جوانمرد خرمشاهی پارسائی
 کاشان: تجارخانه آقا سید محمد لاجوردی کاشانی و پسران
 ملایر: جناب آقای میر حسین خان حجازی
 طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با آقایان و تجارخانه‌های مذکور پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را با اسم و عنوان خود مستقیماً با اداره کاوه بفرستد تا روزنامه منظم و مستقیماً بایشان ارسال شود.

اعلان در کاوه

روزنامه کاوه اعلانات نیز درج میکند و چون در فرنگستان (اروپا و آمریکا) و مصر و عثمانی نیز منتشر است و خوانندگان دارد لهذا برای ایرانیان داخله و خارجه خیلی مفید خواهد بود که در باب امور تجاری و غیره در کاوه اعلان بکنند چنانکه تجارخانه‌های فرنگی محض ترویج منافع خود در ایران و مشرق زمین در کاوه اعلان میکنند.

دوره چهار ساله کاوه

دوره قدیم کاوه که مجموعه چهار ساله آن در ۳۰ شماره بوده و پر از مقالات علمی و ادبی و سیاسی است در اداره کاوه موجود است و به قیمت ۵ تومان مجلد و ۴ تومان بی جلد فروخته میشود. فقط برای مشترکین کاوه (چنانکه در شماره ۸ از سال گذشته شرح داده شده) بعنوان هدیه و تنها در مقابل قیمت بسته کردن و اجرت بست و سایر مخارج جزئی راجع بازسال بسته که روی هم پانزده قران برای غیر مجلد آن و دو تومان برای مجلد آن در ایران و ۱۰ شلینگ (سه ریب انگلیسی) برای مجلد آن و نیم لیره انگلیسی برای غیر مجلد آن در خارجه باشد داده میشود. هر کس طالب باشد میتواند این قیمت جزئی را بکلای اداره پرداخته و قبض امضا شده را گرفته برای ما بفرستد که فوراً ارسال میشود. از دوره قدیم چنانکه گفتم هنوز مقداری موجود است ولی معلوم است که بولین تقاضا کنندگان ارسال میشود و اگر یکی از شمارهها تمام شد دیگر تقاضا کنندگان تازه نمیشود فرستاد.

تصحیحات

یکی از خوانندگان بما مینویسد که در اسم مجتهدی که در شماره ۹ سال گذشته (صفحه ۳ ستون ۱) بمناسبت قتل اسمعیلیان در شاهرود ذکر شده اشتباه شده و «عرب العلماء» که نوشته شده سهو است و صحیح «معین الغرباء» است.

ترتیبات اشتراک

بعموم مشترکین وبالخصوص وکلای محترم روزنامه

روزنامه کاوه فقط و فقط باشخاصی فرستاده میشود که قبول اشتراک کرده و قبلاً وجه اشتراک سالیانه را که در ایران سه تومن و نیم است بیکی از وکلای کاوه که اسامی آنها در ستون مقابل درج است پرداخته و قبض (چه قبض چاپی اداره وجه غیر آن) بامضای وکیل مزبور گرفته و آن قبض را با اداره کاوه رسانیده باشند که در آن صورت مستقیماً توسط پست و مرتباً روزنامه باسم خود اشخاص مزبور ارسال میشود. ارسال وجه اشتراک و یا پول جزئی که بتوسط بانکها ممکن نمیشود بتوسط حواله پستی به پاریس آسان است و میشود مستقیماً فرستاد. علاوه بر این باید هم مشترکین و هم وکلای محترم روزنامه کاوه شرایط ذیل را منظور بدارند:

۱ - اسم و عنوان محل اقامت مشترک باید در همان قبض با کمال صراحت نوشته شود که خوانا باشد.

۲ - اشتراک سالیانه فقط از اول هر سال تا آخر آن (یعنی سال روزنامه) تواند شد نه از هر شماره روزنامه تا همان شماره از سال آینده. همچنین اشتراک ششماهه فقط از شماره اول هر سال تا شماره ۶ و یا از شماره ۷ تا ۱۲ تواند شد نه هر شش شماره لا علی التبعین.

۳ - در ولایاتی که ما وکیل نداریم مشترکین میتوانند وجوه اشتراک را یا نزدیکترین نقطه‌ای که در آنجا وکیل کاوه است بفرستند و یا چند نفر با هم وجوه اشتراک را رویهم گذاشته بتوسط بانک یک برات گرفته و بفرستند و اصلاً سهولت آنست که از پستخانه حواله پستی برای پاریس گرفته و در لف باکت سفارشی برای ما بفرستد که وصول کنیم.

۴ - روزنامه کاوه تک فروشی منظم ندارد و فقط بمشترکین منظم فرستاده میشود و از بعضی شمارهها هم اصلاً برای تک فروشی فرستاده نمیشود و لهذا کسانی که تک خرید میکنند ممکن است بعضی شمارهها بایشان اغلب نرسد.

۵ - ما با غیر از وکلای روزنامه با احدی نمیخواهیم حساب باز کنیم و مطالبات و بدهی داشته باشیم باین معنی که هر کس از ما مستقیماً با واسطه و کلاً هر چه بخواند از روزنامه و کتاب باید وجه آرا پیشکی و نقد بفرستد تا ما چه خواسته فرستاده شود. وکلای روزنامه نیز در باره سفارشهای خود از فرستادن روزنامه و کتاب چه برای خود و چه برای دیگران شخصاً مسئول وجه آن سفارشها هستند و در حساب ایشان محسوب میشود خواه اشخاصی که کتاب و روزنامه گرفته‌اند و چه را پرداخته باشند یا نه.

تأسف

آقای میرزا فضلعلی تبریزی که از فضلا و ادبا بوده و در مجلس شصت و یکم ایران در دوره اول از طرف آذربایجان سمت وکالت داشت، با نظر طرف جزو ایرانیان مقیمین برلین بود بواسطه مرض سلطه با نظر طرف مبتلای آن بود عاقبت در شب چهارشنبه آخر جمادی الاولی سنه ۱۳۳۹ در مریضخانه وفات یافت. علاوه بر اینکه یکی از هموطنان مقیم این دیار از هیئت اجتماعیه ما کم شد تأسف ما مخصوصاً از فقدان یک فاضل و وادیب ایرانی است که دارای نظر روشن و معرفت کامل بوده و در ادبیات عربی و فقه و سمع اطلاع و تبحر داشت و بدخترانه بواسطه سرگرمی وی بامور دنیوی و سیاه این قضیلت علمی و ادبی که بیشتر اهمیت داشت مجهول و بی نتیجه مانده بود.

این روزنامه هر ماه یک بار
در ۱۶ صفحه در برلین
نشر میشود.

عنوان مراسلات:

Rédaction «Kaveh»
Berlin-Charlottenbourg
Leibnizstr. 64

آدرس تلگرافی:
Rouznakaveh Berlin
کافی است



قیمت اشتراک

سالیانه
ششماهه
در ایران ۳ تومان ونیم ۲ تومان
در آلمان ۱۰۰ مارک ۶۰ مارک
در سایر ممالک یک لیره انگلیسی ۱۲ شلینگ

ممکن است معادل مبالغ فوق بمظنه روز
بیول هر مملکت دیگری فرستاده شود.

قیمت هر شماره برای تک فروشی
در ایران ۳ قران است

۱۱ مارس ماه فرنگی
۱۹۲۱ میلادی

Nr. 3 Jahrg. 2
Neue Folge

کافه
۱۳۲۸

۴ ابان ماه قدیم
۱۲۹۰ یزدگردی -
غرة رجب
سنه ۱۳۳۹

نکات و ملاحظات

بنظر ما یکی از صفات مذمومه که بدبختانه اخیراً در مملکت
فلان خیلی
دیپلمات شده
ما رایج شده و باید طرفداران اصلاح اخلاق اجتماعی و
ترقی ملی بر ضد آن بجنگند آن چیز است که پیش از مشروطیت
ایران با اسم «شیطان»، «ناقلا»، «حقه»، «پشت هم انداز» و «بدذات» بودن
نامیده میشد و مخصوص یک طبقه از درباریان و بعضی آخوندهای بسیار پر حيله
بود و بعد از تأسیس مشروطیت و رواج بازار سیاست آنرا «دیپلمات»
بودن اسم دادند. بدبختانه در صورتیکه سابقاً این صفت معمولاً میان مردم
از لحاظ اخلاقی مذموم بود و کسیکه با او این نسبت را میدادند حاشا
کرده و قسم میخورد که وی آتدرها هم شیطان نیست حالا بالعکس عموماً
صفت دیپلمات بودن را موجب افتخار دانسته و بدون خجالت بسیار
خوشحال میشوند که با آنها همچونستی داده شود. علاوه بر این فقره صفت
مزبور بسیار عمومی هم شده و حتی کسبه «سیاست چی» بازار هم شبها در
مزل مشق روش بیسارک وزیر معروف آلمان را میکنند. معنی لفظ «دیپلمات»
در زبانهای فرنگی عبارت است از نماینده یک مملکتی در مملکت دیگر و بعبارت
آخری وزیر مختار ولی در ایران عبارت است از شخصی که دارای اطوار
و حرکات مخصوصی باشد که گویا لازمه سیاست مداری است مانند: کم حرف
زدن، عقیده اظهار نکردن در هیچ چیز، فهمیدن عقیده طرف و مامشات با او،
تقیه، پیچیده حرف زدن، مجرد شدن از حسابات طبیعی، سعی در گول
زدن مردم، خندیدن بروی مردم، دادن جوابهای مبهم و سئوالات
پی در پی از مخاطب و ندادن مجال سئوال باو و هکذا.

شکی نیست که شیوع این خلق و عادت میان ملتی یکی از اسباب انقراض
و انحطاط اخلاقی آملت بوده و اخلاق عمومی را بکلی فاسد میکند و نیز
شکی نیست که در عهد اخیر این خلق عجیب در ایران رواج زیادی
پیدا کرده است. جهت این حالت عجیب و غیرطبیعی ظاهراً آنست که
بعد از مشروطیت بازار سیاست در میان عامه بالطبع رایج شده و مردم از
سیاست ملل خارجه بسیار گفتند و شنیدند و خواندند و چون اخلاق که از
عوارض اجتماعی است بتحصین و تهیح عمومی و مذاکرات دائر و رایج در
مجالس پرورش مییابد لهذا وقتیکه یک صفتی مرغوب شد و همه جا مردم

از آن صحبت کردند همه کس حتی اطفال هم بمشق تقلید صاحبان آن صفت
میردازند و باصطلاح فرنگی ما بان آن صفت «مود» میشود. سابقاً و اعظمی
و روضه خوانی و سر دستگی دسته محله و سر جنبانی در میان «بچه» های محله
و داشتن سفره مفصل و نوکر زیاد خیلی تعریف داشت. بعد از رواج سیاست
همه جا مردم صحبت از دسایس قونسول روس در اصفهان، «حقه زدن»
قونسول انگلیس در شیراز، ناقلائی سیر (حالا لورد) ادوارد گری وزیر
امور خارجه سابق انگلیس و حرامزادگی سازاتوف وزیر روس کرده و از
اسباب چینیهای آنان گفتند و شنیدند ولی با تعریف زیاد و حیرت و تحسین،
بالآخره این تصور عقیده رایج شد که بزرگان دنیا همه «حقه» بودند و بهمدیگر
«نارو» میزدند، مترنخ (۱) دم بریده غریبی بود، پالمستون (۲) کهنه کارو
تالران (۳) بسیار پشت هم انداز بود. و کلائی مجالس ملی ملل متمدنه هم همه
رند و پرفتن آند و همین است که کار آتمالک پیش میرود، همه رجال دولت
آنها هم گرگ باران دیده اند و ذوبطون.

این عقیده غریب در حق مللی که همیشه تعریف آنها را شنیده و آثار
ترقی آنها را برای العین دیده ایم لابد موجب تقلید میشود و هر کسی سعی
میکند که از دیگری «دیپلمات» تر و «حقه» تر باشد و عقیده خود را
زودتر دست نهد و کمتر حرف بزند و از مخاطب بیشتر مطلب در بیاورد.
این تشویق و تمجید باعث تولید و پرورش و رواج صفت دروغگوئی و اسباب
چینی و دسیسه کاری گردیده و مردم را بمشق قابلیت و از همدیگر جلو افتادن در
کار کشیدن زیر پای مردم و آب زیر گاه شدن و بهمدیگر «حقه زدن» و «دوز و
کلک چیدن» و امید دارد و چون این خلق بتشویق مدح عمومی و تأثیر طعن بر
اشخاص را ستگو و صافی ضمیر عبارات «مرد احق صادق» و «آدم صاف
وساده» در میان یک قومی رایج شد آملت رو بانقراض میرود و زندگی در میان
آن جمع اقامت در جهنم میشود بحدی که تا یکی از افراد جوان و بی غل و غش
و پاکدل آن قوم قدم بمحارج سرحد خود گذاشت و دید قطعه ای هم در دنیا
هست که مردم آنجا رو بهم رفته آنچه را که میگویند مقصودشان نیز همان معنی
ظاهری آنست و منظور دیگری ندارند و آدم هم با آنها هر چه حرف بزند تأویل
و یا غور در آن نمیکند و حرف زدن و معاشرت در بین آنها مثل شطرنج
بازی کار پر زحمت و محتاج بفکر زیاد و مطالعه دو سه دوره بعد نیست
خود را در بهشت حس کرده و دیگر میل برگشتن بزند گانی مخادعه نمیکند.

Talleyrand (۳)

Palmerston (۲)

Metternich (۱)

مردم باغلب علوم ابتدائی و عمومی هستند از دانشمندان بزرگ واقف بمواقف عصر بشمار رفته و از هر معلم و عالی بیشتر قبول عامه دارند. از ظهور مشروطیت باین طرف اگر احصائیه منظمی از نشریات ایران داشته باشیم خواهیم دید که از مقدار کتب کاسته و بر جراید افزوده و یا اقلان نسبتاً فرق فاحشی کرده. این فقره نیز یکی از آثار و اسباب انحطاط معرفت عمومی ملی است.

انکار عیان

زور دلیل و برهان

ما بسیار خوشوقتم از اینکه گاهی می بینم نشریات ایران از جراید و مجلات مطالب کاوه را که در این گوشه دنیا و دور از امکان عرضه داشتن بقایده عامه در ایران از روی تصورات و تجارب چند نفر ایرانی دور افتاده نوشته میشود تحت مطالعه و مداقه آورده و در باب صواب و خطای بعضی مطالب آن تحقیقات و مباحثات میکنند. مخصوصاً بیشتر از همه از این فقره شاد و مفتخریم که مباحثات جراید ایران کم بجا در اعتدال و معقولیت و منانت افتاده و نقادیهای خود را موافق اصول ادب و رعایت آداب مناظره و ثنا و ستایش را نیز معتدل و بدون مبالغه میکنند و باید بگوئیم که این فقره یک قدم مهمی در ترقی اجتماعی و آبرومندی ملی است. موضوع این سطور رفع بعضی اشتباهاتی است که بر حسب آنچه در جراید ایران دیده شد درباره بعضی انتقادات بیغرضانه و مبنی بردلسوزی و خیر خواهی منتشره در کاوه شاید بعمل آمده باشد. یکی از جراید ولایات ایران اخیراً بدست ما رسید که در آن شرحی راجع به کاوه و مندرجات آن مرقوم بود و از سیاق کلام آن مقاله آثار دلنگی و آزردهگی خاطر نویسنده نسبت ببعضی از مندرجات کاوه ظاهر میشد و اگر چه چندان ظاهر نبود که ایراد آن روزنامه راجع بجه مطلب مخصوص و کدام شماره کاوه است^(۱) ولی از اشارات و کنایات متعدده آن تا اندازه ای چنان مستفاد میشد که از ملاحظه و انتقاد راجع بقتل اسمعیلیان در نیشابور و قصد بانی کشی در شاهرود مندرج در شماره ۹ سال گذشته کاوه سخن میروید. نگارنده شرح مزبور که آنرا بشکل مقالات متسلسله در شماره های پی در پی روزنامه خود درج میکند (و دو قسمت از آن بدست ما رسیده و هنوز بقیه داشته) پس از یک مقدمه مختصری مبنی بر نکته گیری از کاوه و بعضی کنایات تعرض آمیز شرح مبسوطی از قتل عام پروتستان ها در فرانسه و اوضاع تفتیش مذاهب (آنسکیزیسیون) در اسپانی و سایر ممالک اروپا درج کرده و از آنهمه تفصیل میخواید نتیجه در بیاورد که تصب مذهبی و تعرض بر پیروان مذاهب دیگر در اروپای متمدن نیز بوده است. ابتدا باید بگوئیم که ما از ترتیب و سیاق معقولانه نگارش آن جریده مشعوف بوده و از اینکه خواسته با دلایل و براهین نه با حمله و زشت گوئی تصورات ما را جرح نموده و ما را بسوی صواب راهنمایی کند متشکریم و توقع ما از سایر جراید داخله نیز آنست که در بحث و مداقه در مطالب

(۱) همیشه در رد مطالب یک روزنامه یا کتاب بهتر است ابتدا عین مطلب طرف را کما هو علیه با اشاره بصفحه و شماره ثبت کرده و بعد بجواب آن پرداخته شود.

یکوقتی سابقاً در علم مرادوات بین الملل تعلیم میدادند که زبان آلتی است که خدا بانسان عطا کرده برای آنکه آنچه در دل دارد بیوشاند و خلاف آنرا بمخاطب القا کند ولی حالا مدتی است که این دستور عوض شده و تعلیم جدید آنست که زبان آلتی است برای کشف مافی الضمیر و اگر کسی نخواهد آنچه در دل او است مکشوف شود فقط راهش اینست که آنرا نگوید. لکن همه این تعلیمها هم باز برای وزرای مشول دول و نمایندگان رسمی آنها است که باید در حرف زدن اینهمه محتاط باشند نه برای افراد و عامه ملت و جوانان محصل در مدارس، ولی بدبختانه دیده میشود که تعلیم قدیم اروپا باهل سیاست بین الملل حالا تازه بجا رسیده و انتشار میگیرد.

در هر رشته علم و تمدن که ملاحظه کنید (خصوصاً علم سیر موج خواهد دید که سیر امواج آن از اقیانوس معرفت اروپا مدتی زیاد لازم دارد تا باسای مرکزی برسد. مخصوصاً آنانکه در یک رشته از علوم عقاید علمی و معلومات امروزه اروپا را با معلوماتیکه در میان تربیت شدگان ایران با اسم عقاید علمای اروپا رایج است مقایسه کرده اند دیده اند که همیشه بر حسب اختلاف قنون ایران از هشتاد تا سی سال عقب تر است و آنچه در ایران بعنوان آخرین تحقیقات علمی در یک مسئله منتشر است چیزی است که پنجاه سال قبل در اروپا گمان میکردند و اغلب حالا تغییر و ترقی فاحشی در آن روی داده. در علم طب اغلب بیست سی سال، در علم شیمی پنجاه سال، در علم تاریخ هشتاد سال و در فلسفه صد سال معلومات اشخاص با اطلاع ما عقب تر از علم امروزه فرنگ است و عمده جهت آن نبودن ترجمه منظم و مستمر از کتب جدید فرنگ و دایر نبودن خطابه های علمی و اکتفای هر شخص تحصیل کرده بهمان سرمایه علمی قدیم خودش است در صورتیکه آنها را جدیدی از علم و معرفت در اروپا دائماً بر اقیانوس موجود میریزد و چشمه های تازه ای پیدا میشود.

در قدیم الأيام میان بعضی از طبقات عالی یک قاعده جاری علم و سیاست شده که بموجب آن نجبا و اساوره^(۱) و خصوصاً خداوندان شمشیر را سواد و علم عیب شمرده میشد و قلم را تقیض شمشیر فرض میکردند. شبیه این فقره در این ایام در ایران روش اهل سیاست است که یکی از لوازم و شرایط سیاسیگری کتاب نخواندن و از معده حرف زدن شده. در میان «سیاست چی» های ایران در صد دو نفر نیست که معتقد بکتاب خواندن باشد و گمان میکنند همه کمال و علم در روزنامه های سیاسی مندرج است و اگر هم بعضی گاهی محض تفتن کتانی بخوانند در موقع استراحت بتدریج یکی دو صفحه از وسطهای یک کتاب علم حقوق در زبان فرانسه یا عثمانی گرفته و در دوسه ماهی یک فصل ختم میکنند و یک حرف در خاطر نگاه نمیدارند مگر آنچه بشود فوراً در اثنای صحبت بعبارات مخلوط با اصطلاحات فرانسوی بخرج داد و یا از یک کتاب قصه فرنگی در زبان اصلی یا ترجمه از ترجمه ترکی آن دوسه ورق محض تفریح ببخوانند و من در حیرتم که چرا همه صنایع و حرف دنیا محتاج بعلم مخصوصی میباشد و اداره امور عامه که عبارت از سیاست باشد هیچ محتاج بکتاب و علم نباشد و بعضی از «سیاست چی» های ایران با آنکه نادان ترین

مدرجه در کاوه ما را بدلیل تقویت نموده و یا برهان برخطای خود متنبه سازند و نکاتی را که بنظر اشخاص دانشمند ایران میرسد در آن موضوعها در دائرة ادب درج نمایند چه ما ادعای عصمت از خطا نداریم و اگر سهوی داشته باشیم با کمال میل حاضریم بسوی حق و صواب بازگردیم. ما از مقدمه کتابه آمیز و دارای طعن و تویخ آن نویسنده گذشته باصل مطلب آن شیردازیم و با آنکه عادت و سلیقه ما بر سکوت مطلق بوده و بحملات و اعتراضات معارضین جواب نمیدهیم چون اولاً نویسنده مقاله‌ای که ما بدان اشاره کردیم سعی نموده ادبی و علمی و مطابق آداب بحث مطالب ما را انتقاد کند و ثانیاً چون از این فرصت استفاده کرده میخواهیم توضیحی درباره ملاحظات و انتقادات کاوه عموماً و جوابی بهمه معارضین و تشریحات دیگر ایران در یکجا بدهیم لهذا در سطور ذیل راجع بهمین فقره تعصب در ایران که جریده مشار الیه عنوان کرده چند که شرح و توضیح میدهم:

از ایرادی که ما بر متعصبین شاهرود و غوغای آنها برضد هموطنان بانی خود شان گرفته بودیم در مغزهای تنگ بعضی چنان گمان رفته که نویسندگان کاوه پیرو دین بانی یا اقله محب آن دین هستند چه نمیتوانند تصور کنند که غیر از بانی و بانی کس طرفدار شق ثانی هم پیدا شود که راضی بمزاحمت و ایذاء هموطنان غیر مسلم خود نباشد. پس برای واضح نمودن مطلب و دفع هر مقدمه باطل که ذی المقدمه روی آن قرار گرفته صریحاً باید بگوئیم که هیچیک از نویسندگان کاوه بانی و بهائی و اسمعیلی نبوده و هیچ یک از مذاهب غیر اسلامی هم پیرو نیستند و معتقد بسی در تبدیل مذهب ایران هم نمیباشند ولی باوجود این از طرفی ما بر خلاف تعصبات جاهلانه و وحشیانه بوده و این تعصبات تاریک را که نتیجه آن مزاحمت هموطنان یهودی و مسیحی و هموطنان و هم نژادان بانی و زردشتی خودمان است یکی از بدترین آفتهای استقلال ایران میدانیم و لازم میدانیم که حکم قانون اساسی ایران درباره مساوات حقوق پیروان ادیان مختلفه بشدت هر چه تمامتر اجرا بشود، و از طرف دیگر چاره را غیر از آن نمی بینیم که در اسلام حالیه که هزاران برگ و ساز بر آن بسته شده باقتضای زمان حالیه و موافق مصالح حالیه خود اسلام و مسلمین اصلاحی اساسی بعمل آید و گیههای هرزه که بمرور زمان از طرف نا اهلان بگلهای اصلی مخلوط شده ریشه کن گشته آنچه را که مخالف عقل و تمدن است و هزاران هزار از آنها بشکل خبر واحد (و اغلب مرسل یا ضعیف) داخل مقولات دینی و یا شمار آن شده دور انداخته و فقط مخالف بودن آنها را بعقل (که رسول باطنی است) و علم و تمدن مبنی بر حسن کافی اثبات جعلی بودن اسناد آنها بشمرند. دیگر آنکه خداشاهد یگانه ما است که در آنچه مینویسیم و میگوئیم از نکته گیری باعمال ملت خودمان و انتقاد اخلاق اجتماعی بعضی طبقات هموطنان خود فقط و فقط راهبر ما دلسوزی و میل باصلاح و ترقی و آبرومندی و سرافرازی کشور پاک و عزیز خودمان است و بس. در ایرادات مفصله معارضین همیشه دو نکته عجیب بنظر میخورد و آن کج فهمی در این زمینه است که شکل اسلام حالیه را با اصل اسلام و اوضاع قدیم اروپا با اوضاع حالیه آن خلط کرده و فرقی میان آنها نمیکندارند. اغلب آنها از مسلمین که ایرادی بیضی امور و رسوم معموله

جاهلیت اروپا مسبق هستیم ولی همه این تفصیلات که نصفش فارسی و نصفش بخط فرانسه برای اهل بخنورد و کلات نادری و شاهرود چاپ شده چه چیزا می‌رساند؟ اگر مقصود این است که در اروپا مردم در قرون وسطی مثل عوام امروزه شاهرود متعصب بوده‌اند که این مطلب منکر ندارد و اگر منظور آنست که امروز نیز در اروپا و مخصوصاً در روسیه و اسپانی و حتی در تمدن‌ترین ممالک بعضی از بقایای آثار جاهلیت باقی است یا گاهی چیزی بر خلاف تمدن اتفاق می‌افتد نیز مجادله‌ای در آن نداریم زیرا که ممکن است پانصد سال دیگر نیز بعضی از بقایای آثار جاهلیت قدیم هنوز کم و بیش دیده شود ولی اگر مطلب این است که در درجه این تعصب و جهالت فرقی میان تربت حیدری و اسکفورد نیست ایندفعه «انصافاً شما بی‌انصافی می‌فرمائید».

در باغ بزرگ لندن موسوم به هایدپارک هر روز عصر و مخصوصاً روزهای یکشنبه و اعظها در بالای کرسی موعظه دینی میکنند و دسته بزرگی از مردم دور آنها حلقه زده و گوش میدهند و در پهلوی همان واعظ ناطق دیگر در مطاعن کشیشان حرف میزند و بحرف او نیز جمعی گوش میدهند. در تبریز یک شخص وطن دوستی نوشت که زنها از دنده مرد بعمل نیامده‌اند و آنها هم مستقلاً آدم هستند بحکم انجمن مقدس ایالتی «آزادستان» و «پارلمان» کوچک شهر انقلابی (!) دو سه ماه در حبس ماند و بزحمت از خطر قتل نجات یافت. ما با تولیت اوقاف مشهد و طریقه صرف آن کار نداریم که خون مارا میاح کند و باعث دست زدن به «نان» مردم بشود و چندین هزار خدام همصدا مارا تکفیر کنند ولی محض نصیحت بترک تریاک که برعکس مسئله اولی باعث صرفه و کم خرجی میشود مجبور شده ایم که اینقدر از مرکز مقدس و افورکشی دور بنشینیم که صدای غوغای حجج اسلام و افوری پس از دو ماه بگوشان برسد.

آمدیم بر سر مسئله اساسی تعصب و وحشیانه برضد مخالفین در دین در میان مسلمین و اروپائیا و اندازه فرق میان آنها. این مسئله تا حال بارها در میان علمای آگاه مسلمین و اروپائیا و علمای مسیحی مشرق مذاکره شده. سید جمال الدین با ارنست رنان (۱) مشهور فرانسوی (۲)، شیخ محمد عبده مفتی مصر با فرح آنطوان مدیر مجله الجامعة المصریه (۳)، ادبای مصری با شیلی شمیل لبنانی عرضاً و طولاً این مسئله را مباحثه کرده‌اند و با آنکه بزرگترین دلیل مدعیان مسلمان همیشه شمردن تعصبات تاریخی اروپا و اوضاع قرون وسطی و زرد اسنادات تعصب باصل اسلام و انداختن گناه بگردن اسلام حالیه و زواید آن بوده باز بالاخره همیشه آخر رشته سخن در دست مدعی اروپائی یا مسیحی مانده بدینقرار که گفته سلیمان که همه آنچه شما گفتید صحیح است بزرگترین دلیل من بر ترقی پذیری مسیحیان و قهقرائی بودن مسلک مسلمین آنست که مسیحیان عاقبت توانسته‌اند سد جاهلیت و طلبیم تعصب خود را شکسته و بیرون آیند و امروز در نور هستند و شما هنوز در

نواقصی خواهد بود و نقادان آن نواقص در مقام سخت گوئی و متنبه ساختن هموطنان خود آن نواقص را باطوار و حشیمای آفریکا مقایسه خواهند کرد. بینند بلی چون از اینگونه مقالات و خطابه‌ها پیدا کنند فوراً با وجد مخصوص فریاد بر آورند که اینک اروپا از ما بدتر است و فلان عیب فاحش در فلان مملکت هست و آن مطالب را با آب و تاب مخصوص محض تسلیت یا اغفال ملت خود مینویسند مانند روزنامه‌های رسمی فارسی اوایل عهد ناصر الدین شاه که بقول لارد کرزن در کتاب خود (۱) آن جراید در قسمت اخبار خارجه روزنامه مأمور بودند فقط ترجمه جنایات هولناک و حریقها و شورشها و قحطیها را که در ممالک اروپا روی میدهند از جراید فرنگ برداشته و درج کنند تا مردم ایران بنعمت سلامت و امن در زیر سایه «قبله عالم» شکر گذار و از اروپا بیزار شوند.

حالا واقماً می‌خواهیم ببینیم آیا صرفه و صلاح ملت ما در کدام است؟ در تصور اینکه وی نقصی ندارد و فقط چند فقره اسباب و آلات ماشین و توپ و تفنگ و هوانورد لازم دارد و پس و نه در امور دیگر از اروپای مسیحی جلوتر است و بقول نویسندگان عثمانی «معالی اخلاق و فضائل معنوی وی هزار بار بر تمدن حیوانی و ترقی بهیمی اروپا مزیت دارد» یا اینکه در دانستن صریح این حقیقت که وی در هر رشته از امورات زندگی و شئون اجتماعی از ملل متمدنه عقب‌تر مانده و باید غیر از دین (که امر اخروی و قلبی است) و زبان که چیز فطری است در همه چیز تقلید پیش افتادگان را بکند و ننگ و شرمی از آن نداشته باشد که گفته‌اند هر کدام از طلبه که در اول تحصیل از تعلم ننگ داشته و کبر و غرور مانع وی از سؤال و تحقیق شود تا ابد جاهل میماند.

البته عقاید مختلف است و مارا عقیده بر این است که بدترین اسباب خزانی و آفت ترقی در غفلت ماندن عامه است و تکلیف پیشروان قوم که قصد بیدار ساختن هموطنان خود را دارند بی پرده و باز و صریح گفتن معایب و نواقص است چنانکه شخص باولاد خود با تندترین عبارات گوید زیرا که ماعت و آفت ملت خود را مثل مرض سل تصور میکنیم که بهترین راه علاج ترسانیدن او است بصریحترین عبارات که مرگ حتمی را در صورت غفلت و مسامحه جلو چشم بیند و مواظب معالجه بشود نه مانند بلای پیری که چون علاج پذیر نیست هر ساعت متوجه کردن شخص بر پیری خود و جوانی دیگری و سرکوبی او بسفیدی مو و خمیدگی قد بوی بر میخورد و ویرا عصبانی و برآشفته میکند و حق هم دارد. در اینگونه موارد انسان خوش نیت باید تسلیت بدهد و در واقع اغفال کند و بگوید خیر شما چندان هم پیر نیستید و اصلاً پیری محسنات چندی و جوانی معایب زیادی دارد ولی اگر مرض اجتماعی و ملی قوم خود را در صورت اهتمام جدی و سریع قابل علاج و در صورت غفلت و دلخوش کنی آفت مملکت میدانید تکلیف انسانی و وجدانی شما این است که صریح گو باشید و عوام فریبی نکنید.

چنانکه خود صاحب مقاله تصور کرده ما نیز از تاریخ تفتیش مذاهب (۲) در اسپانیا و ایتالیا و قتل عام پروتستانها در فرانسه در قرون وسطی و ایام

(۱) Curzon: Persian and the Persian question

(۲) Inquisition اسم محکمه‌های مخصوصی بود که در ایام قدیم در ممالک اروپا برای تفتیش و مجازات اهل بدعت برقرار شده بود. این رسم وحشتناک در سنه ۱۷۹۰ (بلی و سنه ۱۷۹۰) تأسیس شده و در قرن هفتم (یعنی مقارن عهد استیلای مغول ایران) در ایتالیا و اسپانیا شدت داشت.

(۱) Ernst Renan

(۲) رجوع شود بهین شماره کاوه صفحه ۷ ستون ۲.

(۳) مجله «الجامعة المصریه» (ظاهراً در سنه ۱۳۲۱) مقاله مبسوطی در باب تاریخ حیات ابن رشد نشر کرده و در پایان سخن بمناسبت تکفیر و آزار آن بزرگترین فیلسوف اسلام از تعصب مسلمین برضد ارباب عقاید دیگر سخن رانده و آرا با تعصب عالم مسیحی مقایسه کرده بود. شیخ محمد عبده در مقام مدافعه مقاله بسیار مشروحی نوشت و فرح آنطوان باز جواب نوشت و باز شیخ مزبور جواب داد و آخرین جواب مدیر الجامعة بسیار خواندنی است.

اروپای چلیا پرست حرف زده‌اند لکن جواب همه اینها یک کله است: ملا میرزا از اصولیین عهد صفوی (که در میان طلاب بواسطه حوائی خود بر کتاب معالم الاصول معروف است) روزی در خانه خود سر حوض آب که در آن فواره آب جاری بود نشسته بود و شاگردان او دور او حلقه زده و صحبت میکردند. ملا میرزا از آنها پرسید که در این حوض چیست گفتند آب گفت نه آبی در این حوض نیست و شروع کرد باستدلال منطقی و فلسفی و هفتاد دلیل بسیار محکم و مقنن «دندان شکن» از دلایل هندسی و ریاضی و عقلی و طبیعی و فلسفی آورد و براین غیر قابل رد اقامه کرد برایشکه در حوض آب نیست و هیچ کدام از طلاب حاضر قادر بر جواب ورد استدلال او نشده بالاخره اعتراف بعجز کرده و معطل ماندند آنوقت ملا میرزا گفت آیا جواب این دلایل را نمیدانید گفتند نه پس دست خود را پر آب فرو برده و کفی پر از آب کرده بهوا پاشید و گفت این است جواب همه آن دلایل.

آفتاب را بگل اندودن میسر نیست و عیب سر کچل را با موی مصنوعی پوشانیدن هنری نه. بهترین راه ارشاد و وطن پرستی اقرار بحقیقت است و سعی در اصلاح آن نه انکار عیان بزور دلیل و برهان!

در موقع تحریر سطور فوق هنوز تمام مقاله معترض ایرانی بنظر ما نرسیده و فقط دو قسمت اول از آن مقاله که بتفاریق نشر میشود بنا رسیده است. اگر در دنباله کلام وی بعدها باز دلایل تازه‌ای بنظر برسد ممکن است توضیح دیگر بدهیم و اگر ضمن و لمن و جمله شخصی باشد سکوت خواهیم کرد.

مشاهیر مردمان مشرق و مغرب

بعد از این در زیر این عنوان تاریخ زندگی بعضی از مشاهیر درج میکنیم. مطالعه حیات بزرگان دنیا که ارباب عزم و همت عالی بوده‌اند و تأثیری از خود در هیئت اجتماعی انسانی گذاشته‌اند فایده مهمی در تربیت اخلاقی و اجتماعی ملت دارد و تشویق بان میکند که انسان منشأ آثار بزرگ شود:

سید جمال الدین

یکی از اشخاص معروف و مهم عهد اخیر در مشرق زمین سید جمال الدین معروف بافغانی بود که در نهضت سیاسی ملل مسلمان تأثیر عمده داشته. مشار الیه بلاشک یک مرد فوق العاده و صاحب ملکات و خصائل عالیه بوده و مخصوصاً استعداد فطری خطابت و نفوذ در نفوس و قلوب داشته است.

تاریخ زندگی او در اوایل عمرش روشن نیست. دو روایت مختلف که هر دو دلایل و قراین قوی دارد در وطن و مولد و منشأ او هست یکی روایت افغانی بودن و در هند بودن و مناصب بزرگ افغانستان را طی کردن و دیگری بودن اوست از اهل اسدآباد همدان و تحصیل او در همدان و قزوین و اصفهان و مشهد. آنها که در باب تاریخ زندگی او

ظلمت بوده و طبقه نورانی و تربیت شده شا هنوز زورش نرسیده و نتوانسته سد تعصب جاهلانه را بشکنند. در مقابل این حرف مدعی (که فقط دلیل جنلی است) بیچاره علمای حقیقی مسلمین که دلشان با عشق دین خود و غیرت ملت خویش مشتعل بود مجبور بسکوت بودند زیرا که بدبختانه حقیقت حال و عیان با دلیل و برهان قابل رد نبود و اگر چیزی برخلاف آن میگفتند و منکر تعصب در قوم خود میشدند ملت ایشان در اندک زمانی آنانرا عملاً تکذیب میکرد و پاریس هم از مصر پر دور نبود. ما هرگز نمیخواهیم بگوئیم این ادعای مدعیان مسیحی حق بوده لکن نمیخواهیم بگوئیم اقوام مسلمین برای اینکه در پیش اروپای قوی و حاکم حق حیات و استقلال داشته باشند باید عملاً این تهمت یا لکه واقعی را از خود دفع کنند و زرد بودن لباس زردشتیان زرد را بر اصل استقلال ملی ترجیح ندهند.

آزار و سختگیری بهموطنان غیر مسلم که از ملت ما هستند نه تنها مارا در نظر دنیای متمدن ننگین و وحشی میسازد بلکه باعث نومیدی آنان از مملکت و وطن خود و میل آنها بدول خارجه و استیلای آنها میشود زیرا وقتی که شخصی در میان برادران خود جان و مالش مباح است و هر آن معرض تعرض و زنتش مال خودش نیست و حتی باقامه آئین مذهب خود و اجرای اعمال لازمه برای زندگی اخروی که برای وی از زندگی دنیوی و تعلقات آن و حتی از وطن عزیزتر است حق ندارد چنین کسی البته از لحاظ خود راضی باستیلای بیگانه شده و آرزو خواهد کرد که کسی بیاید که دین او را دنبال نکند. وقتی که مسلمانان ایران هموطنان بانی خود را زنده با نفت آتش میزدند روس بترکستان استیلا یافته و بر حسب توصیه کوروپاتیکین برای احداث دو تیرگی میان ایرانها باکو و عشق آباد را مرکز برای آزادی بایته کردند و طولی نکشید که دل آن جمع عوام و بیخبر از سیاست که در وطن خود جور میکشیدند بدام روس افتاد و چون در عشق آباد تازه بنا شده روزی (۱۲ محرم ۱۳۰۷) شخص مسلمانی یک بانی را کشت و مأمورین روس او را با قصاص بقتل مجازات کردند و اولین بار بود در تاریخ که خون یک بانی بهدر نرفت و قاتل جزادید بایها بوجد آمدند و رئیس آنها یک لوحی در مدح عدالت روس صادر کرد. در این صورت چرا باید منتظر باشید که بایها و علی اللهیها و اسمعیلیهای ایران خود را بینه یک دولت خارجی ندهند آیا گناه با آنها است یا با ما؟ یک ایرانی مسلمان منصف میخواهم که این مسئله را جواب دهد.

وقتی که فرانسه‌ها در تاریخ ۹۶۷ تا ۹۹۸ پروتستانهای قوم خود را دنبال و آزار کردند و در یک شب قریب ده هزار نفر از آنها را کشتند و عده کثیری از آنها نیز (بالغ بر هزاران نفر) که اهل صنعت و پیشه ور بودند و در واقع گل معرفت و سرسبب ترقی آن خاک بودند مجبوراً فرار و مهاجرت کردند مملکت فرانسه صد سال عقب رفت و مدتها لازم بود که دوباره راه ترقی بگیرد.

حرف ما بحاله تمام است و بیشتر از این نمیخواهیم طول کلام بدهیم و در خانه سخن میگوئیم که حرف زدن و دلیل قوی و کتب آوردن برخلاف عیان و حقیقت خارجی مشهود مشکل نیست و پیش از روزنامه نویسان شاهرود و طبس علمای مصر و عثمانی و مخصوصاً متعصبین مسلمانان هندوستان خلیا در باب اثبات ترقی مسلمین و مزیتشان در تمدن بر

چیزی نوشته‌اند در بین این دو روایت مراد بوده‌اند. بهر حال اینرا باید گفت که منشأ روایت اول یعنی افغانی بودن خود سید بوده و اغلب اشخاص غیر ایرانی که او را دیده‌اند از او اینطور روایت نموده‌اند.

اقرب احتمالات بحقیقت چنان بنظر می‌آید که وی اصلاً ایرانی بوده از اهل اسد آباد و پسر سید صفدر نامی بوده از اهل آنولایت ولی ظاهراً در اوایل جوانی خود بکابل هجرت کرده و پس از آن بواسطه جودت ذهن و تندى هوش و استعداد فوق العاده و ترقیات علمی خود در افغانستان بمقامات مهمه رسیده.

مشار الیه در حدود سنه ۱۲۵۴ متولد شده و در طفولیت خود بسرعت در علوم اسلامی متبحر گشته (۱) و در علم حکمت و ریاضی و نجوم و غیره دستی پیدا کرد و مخصوصاً در علم تاریخ احاطه و وسعت اطلاعاتی داشت و حافظه فوق العاده او باعث ترقی سریع وی شد. در هیجده سالگی بهندوستان سفر کرد و یکسال و چند ماهی در آنجا اقامت کرد و قدری از علوم اروپائی فراگرفت و ظاهراً از اینجاست که مشار الیه بخط ترقی و تمدن و سیاست افتاد. پس از آن سفر مکه نمود. این مسافرت وی طول کشید یعنی در ممالک عرض راه مدتی اقامت و سیاحت میکرد. در خود حجاز هم چندی ماند و گویا قریب یکسال در سفر بوده از آنجا بافغانستان برگشت (۲).

وصول سید بمکه در سنه ۱۲۷۳ بوده. پس از ورودش بکابل مشار الیه ظاهراً در خدمت امیر افغان دوستمحمد خان داخل شده و در جنگی که امیر مزبور با عمو زاده و داماد خود سلطان احمد شاه (۳) در هرات کرد (سنه ۱۲۷۹) سید جمال الدین همراه امیر بود. دوستمحمد خان در سنه ۱۲۷۹ مرد (۲۱ ذی الحجّه) و پسرش شیر علی خان بجای او بنشست و وی بتحریر و وزیر خود محمد رفیق خان بصدد گرفتاری برادران خود محمد افضل خان و محمد اعظم خان و محمد اسلم خان و محمد امین خان بر آمد سه نفر آخری مطلع شده و فرار کردند و جنگ داخلی در گرفت و بالاخره محمد اعظم خان و برادر زاده او عبد الرحمن خان پسر محمد افضل (که بعدها امیر عبد الرحمن شد) کابل را فتح کرده و محمد افضل را از محبس خود در غزنه بیرون آورده و او را امیر افغانستان کردند (۴). وی قریب یک سال بعد مرد (۵) و برادرش محمد اعظم جانشین وی شد. امیر تازه سید جمال الدین را مقرب دربار خود نموده و بمشورت او کار میکرد (۶).

(۱) بقول اعتماد السلطنه در کتاب «المآثر و الآثار» علوم شرعیها در قزوین تحصیل کرد و بطهران آمد.

(۲) بعید نیست که این رفتن سید بافغانستان اولین سفر او بدانجا باشد یعنی از ایران بهندوستان رفته و در مدت اقامت در آنجا با بعضی بزرگان افغان آشنائی پیدا کرده باشد و پس از سفر حج که در سن ۱۹ یا ۲۰ سالگی او بود مصمم توطن در افغانستان شده باشد. ترکی دانستن سید و حرف زدن او بان زبان که بشهادت آنها که حرف زدن او را شنیده‌اند ترکی عجیبی غیر از عثمانی و شبیه باذربایجانی بوده مؤید آنست که هجرتش از اسد آباد همدان در صفر سن (مثلاً در هفت هشت سالگی) نبوده زیرا که در آنصورت شاید ترکی اسد آباد را فراموش میکرد و در خود کابل یا حوالی آن ترکی معمول نیست.

(۳) این احمد خان معروف بجان را دولت ایران در موقع مجبور شدن بتخلیه هرات بواسطه جنگ با انگلیس در هرات برقرار کرده و اسلحه و توپ داده او را فرمانروا و امیر هرات کرد و وی سگه بام شاه ایران میزد و مستقل از افغانستان حکومت میراند.

(۴) ۶ محرم ۱۲۸۳. (۵) جمادی الآخره سنه ۱۲۸۴.

(۶) در اصل روایت چنین است که سید وزیر محمد اعظم خان شد ولی احتمال

مخالفت در آن می‌رود.

(۱) بقول اعتماد السلطنه در کتاب «المآثر و الآثار» علوم شرعیها در قزوین تحصیل کرد و بطهران آمد.

(۲) بعید نیست که این رفتن سید بافغانستان اولین سفر او بدانجا باشد یعنی از ایران بهندوستان رفته و در مدت اقامت در آنجا با بعضی بزرگان افغان آشنائی پیدا کرده باشد و پس از سفر حج که در سن ۱۹ یا ۲۰ سالگی او بود مصمم توطن در افغانستان شده باشد. ترکی دانستن سید و حرف زدن او بان زبان که بشهادت آنها که حرف زدن او را شنیده‌اند ترکی عجیبی غیر از عثمانی و شبیه باذربایجانی بوده مؤید آنست که هجرتش از اسد آباد همدان در صفر سن (مثلاً در هفت هشت سالگی) نبوده زیرا که در آنصورت شاید ترکی اسد آباد را فراموش میکرد و در خود کابل یا حوالی آن ترکی معمول نیست.

(۳) این احمد خان معروف بجان را دولت ایران در موقع مجبور شدن بتخلیه هرات بواسطه جنگ با انگلیس در هرات برقرار کرده و اسلحه و توپ داده او را فرمانروا و امیر هرات کرد و وی سگه بام شاه ایران میزد و مستقل از افغانستان حکومت میراند.

(۴) ۶ محرم ۱۲۸۳. (۵) جمادی الآخره سنه ۱۲۸۴.

(۶) در اصل روایت چنین است که سید وزیر محمد اعظم خان شد ولی احتمال

مخالفت در آن می‌رود.

در واقع فعالیت سیاسی و شهرت علمی و هم زرگی مقام سید جمال الدین از این تاریخ شروع میشود. وی ابتدا قصد اقامت در مصر نداشت ولی (۱) در بعضی مآخذ گفته شده که در موقع امتحان این نطق را کرد در آنصورت شاید در آخر شعبان بوده چه در عثمان در رمضان دار الفنون را تعطیل میکنند.

(۲) تفصیل مضمون این نطق و ایراد شیخ الاسلام بقتلاً در مآخذ مختلفه و از آنجمله مقدمه عربی کتاب «الرد علی الدهرین» دوج است.

ریاض پاشا وزیر مصری اورا دید و خیلی مجذوب لیاقت و کمالات او شده از حکومت مصر برای او یک مستمری بقدر هزار غروش مصری در ماه مقرر کرد و سید در مصر ماند. طلاب دور سید را گرفتند و او ابتدا در خانه خودش و بعدها در الأزهر در علوم مختلفه اسلامی تدریس میکرد و روز بروز نفوذ و شهرتش زیادت گرفت و بواسطه بلاغت فوق العاده اش در تحریر عربی بشاگردان خود چیز نویسی را در مقالات و مقولات مختلف تلقین نمود. در مصر نیز حسد فقهای کهنه مشرب بحرکت آمده و بتدریس فلسفه از طرف او ایراد گرفتند (۱) و یونان نماینده سیاسی انگلیس در مصر هم از فعالیت سیاسی جمال الدین در غیظ شده بالأخره توفیق پاشا را که تازه خدیو شده بود بر آن داشت که حکم باخراج سید از مصر بدهد و وی در حدود ماه شوال سنه ۱۲۹۶ با خادم و شاگرد خود ابوتراب از مصر خارج شد.

در این خصوص از مآخذ متفرقه روایات مختلفه شنیده شده. خود سید روایت بکسی کرده که وی در قنّه معروف قشون مصری برضد اسمعیل پاشا دست داشته و هم در مصر شنیده شد که وی در آنجا در محفل فراماسونی داخل بوده و در آنجا برضد انگلیس حرف زده بود. در بعضی جراید عربی بنظر رسید که او خود بانی و مؤسس محفل فراماسونی بوده که سیصد نفر اعضا داشت. اغلب جوانان مصری که در خط حریت و استقلال و ترقی قدم میزدند و نویسندگان معروف از وی استفاضه کرده بودند. شیخ محمد عبده مفتی معروف شاگرد سید بود و همچنین ادیب اسحق نویسنده معروف و چنان مشهور است که عراقی پاشا رئیس شورشیان مصری نیز از وی بهره مند شده بود. در مکتوبی که خود سید بزبان فرانسوی به بلنت نوشته (۲) ادعا کرده که خیلی از اصحاب متمدنی سودانی از تلامذۀ او هستند. نگارنده در یکی از شماره های جریده «مصر» که در آن زمان در القاهره طبع میشد مقاله مشروحی بقلم ادیب اسحق خواندم در خصوص احوال بابیه و مذهب آنها که در آخر آن نوشته بود که این تفصیلات از سید جمال الدین اخذ شده.

جمال الدین از مصر باز بهند رفت و در حیدر آباد دکن مسکن گزید (۳) و در آنجا رساله «رد نیچریته» (۴) را در سنه ۱۲۹۷ بفارسی نوشت. در سنه ۱۲۹۹ پیش از قشون کشی انگلیس بمصر که در شعبان آنسال واقع شد حکومت هند سید را از دکن بکلکته احضار کرد و در آنجا نگاهداشت تا وقتی که غائله مصر ختم شد آتوقت او را مرخص کرده و حکم کردند از هند بیرون برود. از هند ظاهراً بآمریکا رفت و یا ابتدا بلندن رفته و پس از چند روز اقامت رهسپار آمریکا شده بود.

جمال الدین از مصر باز بهند رفت و در حیدر آباد دکن مسکن گزید (۳) و در آنجا رساله «رد نیچریته» (۴) را در سنه ۱۲۹۷ بفارسی نوشت. در سنه ۱۲۹۹ پیش از قشون کشی انگلیس بمصر که در شعبان آنسال واقع شد حکومت هند سید را از دکن بکلکته احضار کرد و در آنجا نگاهداشت تا وقتی که غائله مصر ختم شد آتوقت او را مرخص کرده و حکم کردند از هند بیرون برود. از هند ظاهراً بآمریکا رفت و یا ابتدا بلندن رفته و پس از چند روز اقامت رهسپار آمریکا شده بود.

در آمریکا چند ماه ماند و قصدش این بود که تابعیت آمریکارا تحصیل کند پس بلندن رفت و در حدود جمادی الآخره یا رجب سنه ۱۳۰۰ بانگلستان نزول کرد، پس از اندکی به پاریس رفت و در ماه ذی القعدة آن سال در آنجا بوده در غزۀ این ماه ویلفرید بلنت (۱) سیاسی و نویسنده معروف انگلیسی او را در پاریس در منزل خود پذیرفته و مینویسد چندماه پیش که وی در لندن بود هنوز لباس شیخی خود را داشت ولی حالا لباس اسلامی پوشیده و باو خوب میآید و چند کلمه فرانسه هم یاد گرفته با فراریان سیاسی مصری محشور و همقدم است. بنویسنده مشار الیه هم که عازم سیاحت هند بود بخواهش خود او جمال الدین کاغذهای سفارش و توصیه بیشر و ان مسلمین در هند داد که باو اعتماد کنند و بلنت گوید که این کاغذها تأثیر زیاد داشت و خیلی بدرد او خورد. و نیز گوید وی در همه هند مقام بزرگ و عالی دارد. جمال الدین در مجلسی که با بلنت در پاریس در ۱۲ ذی القعدة سنه ۱۳۰۰ حرف زد از خانواده خود در افغانستان حکایات و قصه های گفت.

جمال الدین قریب سه سال در پاریس ماند و در اوایل رجب سنه ۱۳۰۱ بایتالی برای دیدن بازارگاه (اکسپوزیسیون) تورن رفته و قریب یکمفقه آنجا بود و بیپاریس برگشت و بلنت مشار الیه در بهار سنه ۱۳۰۱ باز او را در پاریس ملاقات کرد که با شیخ محمد عبده در یک اطاق خیلی کوچک دو ذرع و نیم طول و هاتقدیر عرض در آخرین طبقه فوقانی یک خانه (۲) اداره روزنامه «الفرؤة الوثقی» را داشتند. در آنوقت مسئله متمدنی سودانی افکار انگلستان را مشغول داشته بود و سید در مرابطه و محابره با مهدی بود و مذاکره آن شد که سید جمال الدین واسطه صلح مابین متمدنی و انگلستان باشد و هیتی پیش مهدی بفرستد و ظاهراً گلاستون صدر اعظم انگلیس هم باینکار حاضر شد ولی بالأخره وزارت خارجه انگلیس آترا رد کرد. روزنامه «العروة الوثقی» را در سنه ۳۰۱ در پاریس بنا کردند (۳) و شماره اول آن بتاریخ ۲۵ جمادی الاولی از آن سال منتشر گردید. این روزنامه تا شماره ۱۸ نشر شد و شماره ۱۷ آن مورخه ۴ ذی الحجه و شماره آخری و ۱۸ مورخه ۲۶ ذی الحجه آن سال بود. دولت انگلیس از تراید نفوذ این جریده هفتگی بشویش افتاده بوسایل مختلفه و از آنجمله منع دخول آن بهند اسباب تعطیل آترا فراهم آورد.

در موقعی که در پاریس بود در روزنامه های فرانسه مقالات در خصوص سیاست مشرق زمین انتشار میداد و جراید انگلیسی اغلب از مطالب آن اقطاف میکردند. مخصوصاً مباحثه اش در جراید با ارنست رنان (۴) عالم معروف فرانسوی درباره موضوع «اسلام و علم» اهمیت داشت (۵).

پس از استعفای کلاستون از وزارت انگلستان در ۲۵ شعبان سنه ۱۳۰۲ و وزیر هندوستان شدن چرچیل بلنت سابق الذکر جمال الدین قریب سه سال در پاریس ماند و در اوایل رجب سنه ۱۳۰۱ بایتالی برای دیدن بازارگاه (اکسپوزیسیون) تورن رفته و قریب یکمفقه آنجا بود و بیپاریس برگشت و بلنت مشار الیه در بهار سنه ۱۳۰۱ باز او را در پاریس ملاقات کرد که با شیخ محمد عبده در یک اطاق خیلی کوچک دو ذرع و نیم طول و هاتقدیر عرض در آخرین طبقه فوقانی یک خانه (۲) اداره روزنامه «الفرؤة الوثقی» را داشتند. در آنوقت مسئله متمدنی سودانی افکار انگلستان را مشغول داشته بود و سید در مرابطه و محابره با مهدی بود و مذاکره آن شد که سید جمال الدین واسطه صلح مابین متمدنی و انگلستان باشد و هیتی پیش مهدی بفرستد و ظاهراً گلاستون صدر اعظم انگلیس هم باینکار حاضر شد ولی بالأخره وزارت خارجه انگلیس آترا رد کرد. روزنامه «العروة الوثقی» را در سنه ۳۰۱ در پاریس بنا کردند (۳) و شماره اول آن بتاریخ ۲۵ جمادی الاولی از آن سال منتشر گردید. این روزنامه تا شماره ۱۸ نشر شد و شماره ۱۷ آن مورخه ۴ ذی الحجه و شماره آخری و ۱۸ مورخه ۲۶ ذی الحجه آن سال بود. دولت انگلیس از تراید نفوذ این جریده هفتگی بشویش افتاده بوسایل مختلفه و از آنجمله منع دخول آن بهند اسباب تعطیل آترا فراهم آورد.

در موقعی که در پاریس بود در روزنامه های فرانسه مقالات در خصوص سیاست مشرق زمین انتشار میداد و جراید انگلیسی اغلب از مطالب آن اقطاف میکردند. مخصوصاً مباحثه اش در جراید با ارنست رنان (۴) عالم معروف فرانسوی درباره موضوع «اسلام و علم» اهمیت داشت (۵).

(۱) Wilfrid Blunt

(۲) این خانه در کوچه سیز (Rue de Seize) واقع بود. از شماره ۶ روزنامه باین طرف گویا محل اداره عوض شده و در کوچه مارتل (Rue Martel) واقع بوده.

(۳) سید جمال الدین و محمد عبده. Ernest Renan (۴)

(۵) رنان در ۲۰ جمادی الاولی سنه ۱۳۰۰ در دار الفنون سوربون در پاریس خطابه ای داد درباره «اسلام و علم» که در آن خواسته منافعی بودن اسلام را با علم و تمدن اثبات کند و جمال الدین جوابی بر آن در ژورنال دو دبا - Journal de Débats - نوشت و رنان باز جواب داد. این خطابه و جواب رنان در جزوه مجموعه خطابه های رنان جداگانه چاپ شده.

(۱) در دائرة المعارف برتانی در ماده «ستی» گوید که سید جمال الدین فلسفه ابن سینارا در جامع الأزهر داخل کرده و تدریس میکرد و یک کره برای نشان دادن شکل زمین مسجد آورد و بدین سبب غوغای علما بلند شد و او را از الأزهر اخراج کردند. (۲) این مکتوب که بتاریخ ۲۴ جمادی الآخره سنه ۱۳۰۱ از پاریس بلندن نوشته شده با چندین قهره مکاتبات دیگر او در ذیل کتاب بلنت مزبور موسوم به «گوردون در خرطوم» نشر شده. (۳) احتمال قوی دارد که خیال اتحاد اسلام در اثنای اقامت او در هند قوت گرفته باشد چه این خیال زائیده مسلمانان هند است و در آنجا شدت دارد. (۴) یعنی رد دهریان. فارسی این رساله در بمبئی در سال ۱۲۹۸ در هند بچاپ رسید و ترجمه هندی آن در سنه ۱۳۰۰ در کلکته و ترجمه عربی آن بقلم شیخ محمد عبده «آذ علی الله تن» در سنه ۱۳۰۳ در بیروت بطبع رسیده.

الدین را دعوت بلندن کرد تا با چرچیل در باب یک اتحادی میان عالم اسلامی و انگلیس مذاکره کند و وی در ۱۰ شوال وارد لندن شده و در خانه بلنت منزل کرد و پیش از سه ماه مهمان مشار الیه بود و در خانه او با چرچیل و سیر دروموند ولف (۱) مذاکراتی نمودند و در ماه ذی القعدة از آن سال قرار شد که سید جمال الدین همراهِ دروموند ولف سابق الذکر باسلامبول برود. ولف مزبور بسمت نمایندگی انگلیس در مصر مأمور شده بود و پیش از رفتنش بمصر مأمور بود باسلامبول برود و با سلطان عثمانی قرار دادی در باب مصر بدهد که خاطر دولت عثمانی را راضی کرده و کار مصر را که میان این دو دولت مایهٔ نزاع بود تصفیه کند. ضمناً گفتگوی آن بود که مشار الیه تخلیهٔ مصر را از قشون انگلیس وعده داده و اسباب اتحادی میان دول اسلامی عثمانی و ایران و افغانستان با دولت انگلیس و برای جلوگیری روس فراهم آورد. لهذا وجود سید را بواسطهٔ نفوذش در درباریان سلطان که طرفدار اتحاد اسلام بودند مفید دیده و مصمم شد او را با خود باسلامبول ببرد ولی در دم آخر ولف از بردن سید صرف نظر کرد و تنها راه افتاد در صورتیکه بلیط راه سید هم گرفته شده و خرج راه باو داده شده بود. سید جمال الدین از این فقره بسیار بغیظ آمد و پس از قدری اقامت در لندن ظاهراً در اوایل ماه صفر ۱۳۰۳ از لندن بیرون رفت (۲).

ظاهر آنست که سید جمال الدین از انگلستان رهسپار مشرق زمین شد (۳) و گویا خیالش آن بوده که بعربستان برود و در آنجا خلافت اسلامی برپا کند و امام یمن را بخلافت تشویق و خود او را ترویج کند و با عزیمت نجد داشته که در آنجا یک سلطنت اسلامی متمدنی بوجود آورد (۴). بهر حال در این سفر او بخلیج فارس رسید (ظاهراً ببوشهر) و چون خبر ورود او تلگرافاً بطهران رسید اعتماد السلطنه (محمد حسن خان) بر حسب حکم ناصر الدین شاه او را دعوت بطهران نمود و وی از راه شیراز و اصفهان (۵) طهران آمد و در خانه حاجی محمد حسن امین الضرب منزل نمود. ورود او بطهران ظاهراً در حدود ماه ربیع الثانی یا جمادی الاولی سنه ۱۳۰۴ بوده و مدت اقامت او در طهران ظاهراً بیش از چهار ماه طول نکشید و شاه بر وی متغیر شده حکم کرد از ایران بیرون برود (۶). و قتیکه سید در طهران بود شاه سفر گیلان کرد ولی بواسطهٔ شدت سرما مجبور شد از قزوین

(۱) مشار الیه در سنه ۱۳۰۶ وزیر مختار انگلیس در طهران بود.

(۲) سید جمال الدین در خانه بلنت سابق الذکر در لندن مهمان بود در ۱۹ محرم ۱۳۰۳ دو نفر از اصحاب او (یک هندی و یک عرب) در سر یک موضوع منهدمی با سیاسی مباحثه و بالأخره منازعه و کتک کاری کردند. صاحب خانه مجبور شد عند آنها را از خانه خود بخواهد و سید جمال الدین نیز با آنها رفت و دو سه روز دیگر باز آمد و بلنت از او خواهش کرد جای دیگر منزل پیدا کند و سید خیلی متغیر شده و از آنجا نقل مکان کرده چند روز دیگر از لندن بیرون رفت.

(۳) این فقره برای نگارنده کاملاً روشن نیست که سید در مدت فاصله میان حرکت او از لندن و رسیدنش بطهران که بیش از یک سال طول کشیده در کجاها بوده است. احتمال هم دارد که قسمتی از این مدت را در روسیه بوده باشد و در آن زمان با کاتکوف آشنا شده و بهمدستی او کار میکرده.

(۴) دو سه هفته پیش از حرکتش از لندن با بلنت در باب رفتنشان با هم بیمن و بلند کردن علم خلافت عربی برای امام یمن گفتگو کردند.

(۵) در اصفهان ظل السلطان را دید و وی بطعم و لیمهد شدن و بسطنت رسیدن بسید احترام کرده و حتی از قرار مسوع بعدها که سید بروسیه رفت برای او پول میفرستاد بدان امید که وی خاطر اولیای دولت روس را بوی متمایل گرداند.

(۶) سید جمال الدین ناصر الدین شاه را چند بار ملاقات کرد و در یکی از ملاقاتها با کمال جرئت و صراحت از خرابی اوضاع مملکت و لزوم اصلاحات و ترقی صریحاً حرف زد و شاه باطناً متغیر شد.

برگردد. در طهران نیز مثل همه جا وی بجزئیات از لزوم اصلاحات و ترقی و تمدن و برضهٔ استبداد حرف میزد. سید جمال الدین از ایران بروسیه رفت و در شهر ولادی قفقاز مهمان محمد علی خان کاشی بود و در آنجا ماند تا امین الضرب نیز از طهران رسید و باتفاق هم بمسکو رفتند و در آنجا دو هفته در خانه آقا میرزا نعمت الله اصفهانی (که بعدها قونسول ایران در آن شهر گردید) مهمان بودند بعد امین الضرب بیاریس رفت و سید نیز بعدها به پترسبورگ عازم شد. مشار الیه در مسکو با کاتکوف (مدیر «جریدهٔ مسکوی») ملاقات کرده و برای اتحاد روس و دول اسلامی برضهٔ انگلیس و تحریک روس بهجوم هند کار میکرد (۱). کمی بعد از ورود سید به مسکو کاتکوف وفات کرد (۱۱ ذی القعدة سنه ۱۳۰۴). پس از وفات کاتکوف سید به پترسبورگ رفت و قریب دو سال در آنجا بود. در آنجا با بعضی رجال سیاسی آشنا شد و ظاهراً پذیرائی خوبی از او بعمل آمد. در ماه ذی القعدة سنه ۱۳۰۶ او را در مونیخ از بلاد آلمان می بینیم که با ناصر الدین شاه (که در روز ۲۱ و ۲۲ آتماه در آن شهر بود) ملاقات کرده و در آنجا امین السلطان که برای جلب توجه دولت روس بخود و استرضای خاطر آن دولت که بواسطهٔ فقرهٔ امتیاز بانگ شاهنشاهی و معادن و افتتاح رود کارون بکشتیهای انگلیسی بر وی برآشفته بود همه گونه وسائل میانگیزخت (۲) چنان اندیشید که سید را که کم و بیش نفوذی در پیش درباریان روس داشت به پترسبورگ برای اصلاح میانهٔ خود و دولت روس بفرستد و سید نیز که دشمن انگلیس بود و بهر صدمه ای که بنفوذ انگلیس میتواند برساند خوشنود بود بروسیه رفت و بقول خود آنجا با دو گیس (۳) رئیس الوزرا و وزیر امور خارجه و زینویف (۴) مستشار وزارت خارجه و اغناتیف (۵) و مادام نوویکوف (۶) و ژنرال ریختر و ژنرال ابروچف ملاقات و مذاکره کرد و باز بقول خود بیست مرتبه با صدر اعظم روس و مستشارهای او گفتگو نمود و بخيال خود مقضی المرام و کامیاب پس از دو ماه اقامت در پترسبورگ (ظاهراً در اواسط سنه ۱۳۰۷ و مدت کمی بعد از عودت شاه از سفر فرنگستان) بطهران آمد (۷) و باز در خانه حاجی محمد حسن امین الضرب منزل کرد پس از اقامت قریب سه ماه در طهران چون بی برده برضهٔ استبداد حرف میزد شاه حکم داد که وی از طهران بیرون رفته و در قم بنشیند وی ناچار در شاه عبدالعظیم متحصن شد و قریب هفت ماه یا کمی بیشتر در آنجا بود تا در حدود ماه جمادی الآخره یا رجب سنه ۱۳۰۸ او را در شاه عبدالعظیم بحکم شاه گرفتار کرده و تحت الحفظ بانواع سختها و افتضاح تاخاقین تبعید کرده و با والی بغداد نیز مخابره و از وی تقاضا کردند که

(۱) بروایت دیگر که بیک واسطه از خود سید بنگارنده رسیده حرکت سید بروسیه بموجب دعوت تلگرافی کاتکوف بود.

(۲) پس از چندین مدت شگ و شبهه دولت روس از انگلیس دوستی امین السلطان وستی او در رفع این گمان و اظهار خدمت بروسیه بالأخره در دهم رجب سنه ۱۳۰۹ مشار الیه شخصاً بسفارت روس در طهران پیش بوتزوف وزیر مختار روس رفته و در ضمن سه ساعت تمام صحبت قول قطعی داد که که از آرزو بیعد کاملاً آجان تئاری و وفاداری خود را بروس نشان بدهد.

(۳) Novikoff (۶) Ignatiew (۵) Zinovieff (۴) de Giers (۳)

(۷) سید از پترسبورگ به نیرنی (مکاره) رفته و در آنجا دو هفته با میرزا جعفر خان تبریزی (عمو زاده میرزا سید حسین خان عدالت) که قونسول ایران بود مانده و عازم ایران شد.

پس از بیشتر از چهار سال اقامت در اسلامبول حالت سید جمال الدین سخت شد چه پس از قتل ناصر الدین شاه در سنه ۱۳۱۳ بدست میرزا رضا کرمانی که از مریدان شیفته سید بود و اقرار او بر اینکه سید او را بقول ظلم ملامت کرد دولت ایران سید را باصرار از دولت عثمانی مطالبه کرد و سلطان باوجود اصرار ایران این مطالبه را رد کرده و سید را تسلیم نکرد لکن در حدود رجب سنه ۱۳۱۴ سید مبتلا بمرض سرطان در فک خود شده و در پنجم ماه شوال همان سال وفات کرد. جنازه او را با یک شکوه و احترام بزرگی در قبرستان «شیخ زمرارلقی» نزدیک خانه اش بجاک سپردند.

سید جمال الدین که در مصر و اروپا بشیخ جمال الدین معروف بود چنانکه گفته شد از دُهات و اشخاص فوق العاده بود و در عصر خود منشأ نهضت مهمی در اغلب ممالک اسلامی شد. در افغانستان، در ایران، در هندوستان، در مصر و در عثمانی کارها کرده و در لندن و پاریس و پترسبورگ مشغول سیاست بود. وی یک شخصیت پر زور و روح قوی و با هیمنت و جذاب و نفس بزرگ و با تسلط داشت. چشمهای او قوه مقناطیسی داشته، بزرگترین صفت کمال او پس از شور و ایمان مشتعل هانا قوه خطابت او بود. در هر مباحثه و مذاکره نظر او با عماق قلب مخاطب نفوذ کرده و بقوت بیان و بلاغت همیشه غالب بود. در تحریر عربی بسیار زبر دست بود و واقعاً نوشتههای او خطب صدر اسلام را بخاطر میآورد. در فارسی چه در نوشتن و چه در حرف زدن لهجه و شیوه عربی و شاید افغانی داشت و مخصوصاً نوشتن فارسی او نزدیک است انسانرا در ایرانیگری او بشبهه بیاندازد (۱).

بزرگترین خیال و آمال او هانا نهضت اسلامی و اتحاد اسلام در روی اساس ترقی و احیای عظمت اسلام و نجات از تسلط اروپا بود. مشار الیه بتمام معنی یک انقلابی خیلی پر شور و جذاب و خوش صحبت بود ولی خیلی هم پر ادعا و بزرگ منش و زود خشم و کینه جو بوده و هم حرف حق را (بعقیده خود) واضح و صریح و علنی و بی محابا میگفت و بدون و اهمه حرف میزد و با هیچ چیز از میدان در نمیرفت و اهل مجامله و تدبیر نبود لهذا در هر مملکتی حسد مردم را بتحریر آورده و دشمن تراشید. خیلی برخود میبایده و مخصوصاً تمام آنچه در جراید فرنگ و مشرق در حق او نوشته بودند همراه میداشت. اصحاب و مریدهای او مجذوب و عاشق او بودند و او را پرستش میکردند. تبعید او از ایران با زجرهای وحشیانه و سوار قاطر کردن و بستن باهای او و بردنش تا خاقین در فصل زمستان تا آخر عمر در دل او اثر بد گذاشت و با آنکه پیش از آن تاریخ چاق و تنومند بود و قتیکه پس از آن واقعه بلندن رسید لاغر و علیل شده بود. بزرگترین کار عمر او در مصر بود که قریب ۹ سال در آنجا افاضه کرد و شیخ محمد عبده مفتی معروف مصر و خیلی از بزرگان علما

او را یکسر تا بصره بفرستند و اجازه رفتن بمشاهد عراق عرب و ملاقات با علمای آنجا ندهند. مشار الیه بصره رسید و در آنجا با حاجی سید علی اکبر شیرازی که از علمای ایران بود و ظاهراً وی نیز تبعید شده بود ملاقات کرده و بواسطه او یک نامه ای بزبان عربی بحاجی میرزا حسن شیرازی مجتهد معروف مقیم سامرا نوشته که معروف است و بعدها خود او صورت این نامه را در لندن بطبع رسانید. مشار الیه از بصره پس از چندی اقامت برای بهبودی حالش که علیل المزاج شده بود بلندن رفت و در اوایل سنه ۱۳۰۹ در لندن بوده است و در مسئله امتیاز انحصار دخانیات نیز برضد آن کار کرد و علاوه بر این در مجالس و محافل عمومی چندین نطق و خطابه در اوضاع ایران داده و مقالاتی در جراید انگلیس نوشت. با میرزا ملکم خان که آنوقت از سفارت معزول شده بود اغلب ملاقات میکرد. در ماه رجب سنه ۱۳۰۹ یک روزنامه عربی و انگلیسی موسوم به «ضیاء الخاقین» در لندن بنا کرد (ظاهراً بهمدستی بعضی اشخاص دیگر) و در هر شماره از این روزنامه وی یک مقاله مینوشت در خصوص اوضاع ممالک اسلامی. مقاله شماره اول راجع بحرانی اوضاع ایران بود و در شماره ۲ مورخه غره شعبان صورت مکتوبی را که خود سید خطاب بهمه علمای بزرگ ایران با اسم آنها نوشته و آنها را بجمع ناصر الدین شاه تحریک کرده بود نشر کرد. دولت انگلیس بوسایل عجیبی برای تعطیل این جریده متوسل شد و بالأخره وزارت خارجه انگلیس بان مطبعه که حروفات عربی داشت و آن جریده را چاپ میکرد (در یک قصبه ای در حوالی لندن) گفت که اگر روزنامه «ضیاء الخاقین» مداومت کند دولت انگلیس سفارهای خود را که مبلغ کلّی در سال میشد از آن مطبعه قطع خواهد کرد و بچاقخانه دیگر خواهد داد. باین تهدید روزنامه خوابید و سید ظاهراً در اواخر آن سال یا اوایل سال ۱۳۱۰ بدعوت سلطان عثمانی باسلامبول رفت (۱) و سلطان که در خیال اتحاد اسلام ساعی بود بامید استفاده از فعالیت سید و نفوذ او در ممالک اسلامی او را در جوار خود جا داده و خانه ای در نشان طاش (در اسلامبول) نزدیک بقصر سلطانی داده و ۷۰ لیره عثمانی ماهانه (۲) برای او مقرر کرد. در اوایل امر پیش سلطان عبد الحمید خیلی مقرب و محترم بود (۳) و وقتیکه بلت سابق الذکر او را در اواخر سنه ۱۳۱۰ در اسلامبول دید وی در «مسافرخانه» یعنی مهمانخانه سلطان بوده و بسیار تقرب بسطان داشته بعدها سایر اخوندها و مرشدان و درویش لاش خوار دربار سلطان که کارشان فال گیری و رؤیا دیدن و غیب گوئی بود و اطراف سلطان عبد الحمید از آنها پر بود و مخصوصاً ابو الهدی معروف بدسایس در پیش سلطان از قدر سید کاستند و مشار الیه در تحت نظر بوده و چندان حال خوشی نداشته.

(۱) از روایت یکی از دوستان که سید را در اواسط یا اواخر سال ۱۸۹۲ میلادی در لندن دیده (در صورت صحت تاریخ) معلوم میشود سید تا اواسط سنه ۱۳۱۰ هنوز در لندن بوده است ولی از آنطرف میدانیم که وی در ماه شوال از سال مزبور و پیش از آن نیز در اسلامبول بوده است و بلت ویرادر آن سال دیده و حکایتی از پذیرائی او پیش سلطان در عید فطر (یا اضحی) میکند.

(۲) بروایت میرزا رضا کرمانی در استنطاقنامه او مبلغ ماهانه ۲۰۰ لیره بوده.

(۳) تفصیلات شنیدی از مذاکرات محرمانه او با سلطان و تقریبش در پیش وی

در ضمن استنطاق میرزا رضا کرمانی آمده.

(۱) کاغذی از او بزبان فارسی خطاب بناصر الدین شاه در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» تألیف ناظم الاسلام کرمانی درج است که شاهد ادعای ما است. یک کاغذ دیگر از او خطاب «یکی از دوستان» نیز در همان کتاب درج است که نظر اصلی نیاید و شاید محمول باشد. یکی از دوستان خیلی موثق که با وی دو سال در روسیه محصور بود بنگارنده نقل کرد که سید وقتی خواست بمحتملی خان امیر نظام کاغذی بنویسد اول قدری بفارسی نوشت بعد چون بدخواهش نشد پاره کرد و بعرب نوشت چه در فارسی مسلط نبود.

دیده نشده. من خود را بدرجه عالی مفتخر و مشرف میدانم از اینکه وی سه ماه در زیر سقف خانه من در انگلستان زندگی کرد ولی او یک مرد بدوی و زحمتی بود کاملاً آسیائی که باسانی باآداب و رسوم تربیت اروپائی مانوس نمیشد.»

شمایل و حالات شخصی مشار الیه بدین قرار بود: چارشانه و تنومند و قوی و تیره رنگ شبیه بعراب حجاز با چشمان فروزان، نزدیک بین بود ولی عینک استعمال نمیکرد و کتاب و کاغذ را نزدیک چشم میگرفت تا بخواند، موهای سرش بلند بود و محاسن هم داشت و اغلب لباس علمای اسلامبول را میپوشید. غذا کم و اغلب روزی یکبار میخورد ولی چائی زیاد میخورد و سیگار برگی میکشید (در اروپا و عثمانی)، کم میخوابید و بسیار با جرئت و «رُک گو» بود، حافظه و هوش زیاد داشت و زبان فرانسه را در سه ماه بدون معلم بقدر کفایت یاد گرفت.

پس از اتمام سخن درباره شرح حال سید جمال الدین باید بگوئیم که با وجود تدقیقات فوق در گذارش ایام او باز بعضی نقاط تاریک میماند که برای نگارنده واضح نیست. از جمله بروایت میرزا باقر یوانانی معروف (که با سید در لندن محصور بود و حکایت ذیل را یکی از دوستان نگارنده نقل کرده بود) وقتیکه میرزا باقر را در جوانی او در شیراز تکفیر کردند و او از آنجا بسوی بوشهر فرار کرد و او را دنبال کردند در بین راه (ظاهراً در برازجان) باو رسیدند و او را گرفتند و میخواستند پیش یکی از علما برده حکم قتل او را گرفته و بکشند. در این بین سید جوانی از علما که از طرف بوشهر آمده و بشیراز میرفت بهمانجا وارد شده بود و مردم میرزا باقر را پیش او بردند وی بدون تأمل یک سیلی سختی بصورت میرزا باقر زده و باو بعبارت «ملعون» و «کافر» و غیره خطابات سخت نموده و مردم گفت که این ملعون باید پیش من بماند تا او را در ست استنطاق کم و فردا صبح حکم قتل او را بد هم مردم متفرق شدند و میرزا باقر را در منزل سید محبوس کردند. نصف شب سید خود آهسته باطاق محبس میرزا باقر آمده و او را بیدار کرده و گفت برخیز و فرار کن و بدین طریق اسباب نجات او را فراهم ساخته بود. بعدها که میرزا باقر سید جمال الدین را دیده بود شناخته بود که این همان سید است که او را خلاصی داد. در صورت صحت این روایت معلوم میشود سید جمال الدین علاوه بر دوبار سفر خود بایران یک مرتبه دیگر نیز در آن اوقات که در اول جوانی او (مثلاً ۲۵ سالگی) میافتد باز از راه بوشهر بطرف طهران یا اصفهان آمده بوده، علاوه بر این اعتماد السلطنه نیز در کتاب «المآثر و الآثار» نسبت میدهد که سید در اول جوانی پس از تحصیلات علوم شرعی در قزوین بطهران رفته بوده و اصلاً محل تحصیل او درست معلوم نیست آیا در همدان، در قزوین، در طهران، در مشهد، در اصفهان و یا در کابل بوده است.

یکی از آشنایان که در طهران با او مدتی در سفر اولش هم منزل بوده و در روسیه هم او را مکرراً دیده روایت میکند که در سفر اول بطهران جوانی ایرانی که بعد معلوم شد همشیره زاده سید بوده همراه سید بود و سید دو سه صندوق کتب عربی همراه داشت که بتوسط آن جوان بهمدان فرستاد. و نیز وی روایت کرد که سید در روسیه یکبار در موقع حاجت بحاجی سیاح در ایران وجه مختصری حواله داد و بعدها چند بار باز از خود راوی قرض گرفت و عیناً پس داد. بقول این روایت کننده که مؤثق است سید بلاشک ایرانی بوده و خودش بوی نقل کرده بود که جوانی خودش را در میان افغانها بسر برده و آنها را خیلی دوست میداشت.

ماخذ تاریخ زندگی سید جمال الدین علاوه بر روایات شفاهی از آشنایان که او را دیده و با وی معاشرت داشته اند (و مخصوصاً دو نفر از دوستان ایرانی نگارنده که با او در روسیه بوده و یک نفر که در طهران با او هم منزل بوده و یکی دیگر که او را در لندن پیش از سفرش بایران و بعد از عودتش از ایران دیده و دو نفر از مقیمین مصر که او را در آنجا دیده اند و یکی هندی و دیگری ایرانی است و یک نفر قفقازی که او را در روسیه دیده و دو نفر ایرانی دیگر که یکی او را در طهران و یکی از اسلامبول

و ادبای مصر و اصحاب متمهدی سودانی شاگرد او بودند. زبان عربی و فارسی و ترکی همدانی و ترکی اسلامبولی را خوب میدانست، فرانسه را هم بقدر کفایت حرف میزد و میخواند، از انگلیسی و روسی اگر چند کلمه میدانسته فقط بواسطه اقامتش در لندن و پترسبورگ بوده، شاید افغانی و هندی را هم همینطور میدانست، کتب عربی و فارسی خیلی میخواند و کتب فرانسوی هم تا اندازه ای مطالعه میکرد، در کتاب «تاریخ الافغان» خودش از نورمان (۱) عالم فرانسوی نقل میکند. دو کتاب فقط از او مانده «رد نیچریه» (۲) بفارسی و «تاریخ الافغان» بعربی (۳). مقالات او در روزنامه العروة الوثقی و ضیاء الحاقین نیز از آثار باقیه او است. مشار الیه زندگی اعتنائی نداشت و مال جمع نمیکرد. در طهران و قتی ناصر الدین شاه هزار تومان و یک انگشتر الماس باو فرستاد پول را رد کرد و انگشتر را باصرار میزبان نگاه داشت و آنرا نیز به پسر میزبان خود داد. سید جمال الدین یک مسلمان ترقی و تجدد طلب و نسبت باسلام بسیار پرشور بود. مشار الیه اگرچه متعصب نبود ولی پیرو انحرافی در دین هم نبود. مقاله او که در دائرة المعارف بطرس بستانی راجع بمذهب بابیه نوشته دلیل آنست که وی احساسات خوبی نسبت بان مذهب نداشته. مؤلفین فرنگی که از سید ذکری کرده اند همه او را از دهات و نواح دانسته و کم یا بیش اطناب در علو مقام او کرده اند. استاد برون که احساسات او نسبت بشرق و ایران معلوم است و خودش سید را در خانه میرزا ملکم خان در لندن در پاییز سنه ۱۳۰۹ دیده در کتاب «تاریخ انقلاب ایران» پس از شرح بسیار مبسوطی در تاریخ حیات جمال الدین از وی بسیار بتمجید و ستایش و محبت حرف میزند و گوید «این شخص مهم یک عالم سیاحی بود که بدون داشتن سرمایه ای از مال دنیا بجز زبان و قلم فصیح و علم و سب و عمیق بعلاوه نظر و فهم سیاسی قابل و اطلاع و وقوف بر اوضاع و یک عشق خالصانه و پرشور برای اسلام که انحطاط حال آنرا خود حس کرده بود تحت اللفظ و بدون مبالغه پادشاهان را روی تخت خود شان بلرزه در آورد و نقشه های رجال دولت اروپائی را که خوب تهیه شده بودند بهمزد و قوت های غیر معلومی را بکار انداخت که کسی از سیاسیون مغرب و مشرق ملتفت اهمیت آنها و امکان استفاده از آنها نشده بودند و او عمده عامل مؤسس نهضت ملی و حزب وطنی مصری بوده.»

ویلفرید بلنت سیاسی معروف سابق الذکر انگلیسی در کتاب خود «گوردون در خرطوم» در باب جمال الدین پس از شرح زیاد چنین گوید «جمال الدین یکی از دهات بود که تعلیمات او یک اثر و نفوذی ایجاد کرد که در سی سال اخیر (۴) در نهضت اصلاحی عالم اسلامی بالاتر از آن

(۱) Lenormand

(۲) نیچر - Nature - بزبان انگلیسی طبیعت را گویند و نیچریه یعنی طبیعتون.

(۳) این کتاب مفید در مصر بطبع رسیده. کتاب ام القری که در مصر بطبع رسیده و بشکل قصه و رومان خیالی است که تمام علمای بلاد مختلفه عالم اسلامی را در مجلس مشورت بین الملل عمومی در مکه جمع کرده و از قول هر یک از آنها نطقی ساخته و مانند اینکه صورت مجلس مذاکرات آنها را درج میکند پرداخته شده یک کتاب خیالی است از مرحوم سید عبد الرحمن کواکبی حلبی که از جمال الدین. نسبت این کتاب بجمال الدین برای بعضی باعث این گمان شده که سید و اصلاً در مکه انجمنی ساخته بوده.

(۴) کتاب مزبور در سنه ۱۳۲۹ نوشته شده.

حکایت را در ابتدای انسان بطور دیگری غیر از آنچه ما ذکر کردیم آورده پس از آنکه ادعا کرده که اخبار آترا از روی کتاب سیر الملوک عبد الله بن المقفع و مال محمد بن جهم برمکی و مال هشام بن القاسم و مال بهرام بن مردانشاه موبد شهر شاپور و مال بهرام بن مهزان اصفهانی تصحیح کرده و بعد آترا با آنچه بهرام زردشتی نوشته مقابله کرده است..... (۱) پس از آن بیرونی شرح خلقت کیومرث و گذارش او را از هان شاهنامه نقل کرده که در آخر آن حکایت در باب اولاد میثی و میثیانه رجوع میدهد بکتاب آوستا (۲).

بارون روزن را عقیده چنانست که این شاهنامه ممکن است همان شاهنامه معروف ابو منصور بن عبد الرزاق باشد و این فقره اگر چه دلیلی قطعی بر آن نداریم بنظر نگارنده هم بعید نمیآید. اگر چه در میان مؤلفین شاهنامه علی الاطلاق یعنی ابو منصور که اسامیشان در دیباجة باسنفیری شاهنامه فردوسی ذکر شده اسمی از ابو علی نیست و فقط اسامی چهار نفر ذکر شده لکن این دیباجة که در سنه ۸۲۹ تألیف شده چندان قدیمی نیست و روایت آن حاجت قاطع نمیتواند باشد و فردوسی خود مخصوصاً صریح گوید: «زهر کشوری موبدی سالخورد بیاورد کین نامه را گرد کرد» و پس از چند بیت گوید «چوبشید از ایشان سپهبد سخن یکی نامور نامه افکند بن، و از اینقرار ممکن است آن دانشمندان زردشتی که در طوس پیش ابو منصور برای اینکار جمع شده بودند اجتماع ایشان بجهت انشاء و تألیف کتاب فارسی نبوده بلکه برای ترجمه شفاهی و کتبی از پهلوی و مخصوصاً بجهت اینکه هر کدام قسمتی و یا نسخه‌ای از خداینامه داشته‌اند بود باشد (چنانکه از خود کلام فردوسی برمیآید که گوید: «یکی نامه بُد از گه باستان..... پراکنده در دست هر موبدی.....») پس اقل امکان دارد که موبدان زردشتی اصل کتب پهلوی را ترجمه و نقل کرده و روایات سینه بسینه خودشان را شرح داده باشند و یک یا چند نفر فارسی نویس عربی دان بحکم حاکم مزبور بتألیف و تدوین همه این داستانها بفارسی اسلامی مباشرت کرده و آترا با مآخذ عربی و سیر الملوکها نیز تطبیق کرده باشد و الله اعلم. مؤید این حدس مذکور در فوق آنست که بیرونی از شاهنامه ابو علی بلخی بلفظ مطلق «فی الشاهنامه» حرف میزند نه «فی شاهنامه» یا «فی الشاهنامه التي ألفها.....» و چون در همان کتاب بیرونی دو مرتبه دیگر در مواقع مختلفه لفظ «الشاهنامه» بطور اطلاق آمده و مقصود در هر دو جا شاهنامه ابو منصور بوده لهذا میشود تصور کرد که اگر در این مورد مقصود غیر آن شاهنامه میبود بلفظ مطلق ذکر نمیکرد. این فقره هم که مطالب منقول از شاهنامه ابو علی بلخی در شاهنامه فردوسی که نظم شاهنامه ابو منصور است دیده نمیشود اگر چه ظاهراً منافی این حدس است ولی آقدها دلیل قاطع نیست زیرا که فردوسی مخصوصاً این مطالب را و کلیه قسمت راجع بخلقت و غیره را که منافی ذوق مسلمین بود در منظومه خود نیآورده چنانکه ابن المقفع و محمد بن الجهم نیز خیلی از این قبیل مطالب را در ترجمه خودشان از خداینامه حذف کرده بودند.

(۱) الآثار الباقیه صفحه ۹۹. (۲) تولد که گوید (مقدمه تاریخ اعراب و ایرانیان صفحه ۲۵). که این قطعه که بیرونی از ابو علی بلخی نقل میکنند خیلی شبیه است با آنچه حمزه اصفهانی در همین خصوص از کتاب آوستا نقل کرده و گفته که در خداینامه بوده و ابن المقفع از قلم انداخته و هم چنین با فصل ۳۴ از کتاب بونداهشن مشابه است لکن روایت ابو علی مفصل تر است و مأخوذ از حمزه هم نیست چه حمزه لقب کیومرث را «گلشاه» ثبت کرده و ابو طاهر بلخی «گشاه» آورده.

دیده و با او معاشرت داشته‌اند) تاریخ حیاتی است که شیخ محمد عبده در مقدمه خودش برساله «الرد علی الدهرین» (که ترجمه عربی رساله «رد نیچرته» خود سید است) مشروحاً نوشته. دیگر تاریخ زندگی مشروحه است که جناب استاد برون در کتاب «تاریخ انقلاب ایران» نوشته‌اند با شرحی که در ذیل آن کتاب از بلنت سابق الذکر نوشته شده دیگر مطالب زیادی است که خود بلنت در کتاب خود موسوم به «گوردون در خرطوم» از احوال جمال الدین که در تمام مدت بودنش در لندن در خانه وی مهمان بوده در سرگذشت روزانه خود روز بروز درج کرده. دیگر شرحی است که گولڈزیهر (۱) در دائرة المعارف اسلامی در ماده جمال الدین نوشته. علاوه بر این مآخذ در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» ناظم الاسلام کرمانی و «مشاهیر الشرق» جرجی زیدان و کتاب «المآثر و الآثار» اعتماد السلطنه مطالب زیادی در باب سید مندرج است. اگر چه خیلی سهواً و اشتباهات در آنها موجود است ولی فواید کثیری را متضمن هستند و همین مقاله لب تحقیقی و تنقیدی همه این مآخذ را جامع است. در ضمن استنطاقات میرزا رضا کرمانی نیز جسته جسته مقداری از احوالات سید در اسلامبول بدست میآید.

برای روشن شدن کامل تاریخ زندگی این مرد بزرگ که افتخار ایران میباشد (و پس از تبعات لازمه در موقع امام این مقاله بنگارنده قریب بیقین شده که وی ایرانی بوده است) تمنا می نمود مخصوص از خوانندگان میشود که هر کس از طالبین حقیقت و خدمت بتاریخ ملی که چیزی در باره این ایرانی بزرگ بی لقب میداند لطف فرموده باداره کاوه بنویسد که موجب بسی امتنان خواهد شد.

شاهنامه‌های فارسی

در شماره اول سال دوم (دوره جدید) در زیر عنوان «منشأ فارسی شاهنامه» سخن در شرح شاهنامه‌های متثور و منظوم فارسی قبل از فردوسی بود و پس از ذکر شاهنامه منظوم مسعودی مروزی و شاهنامه متثور ابو المؤید بلخی بواسطه تنگ شدن مجال سخن در آن شماره دنباله سخن بریده شد و چون در شماره گذشته مقاله فاضلانگی یکی از ادبای ایران بعنوان «شعر قدیم ایران» درج شد لهذا تشنه این موضوع باین شماره ماند و اینک دامنه سخن را گرفته تا تمام مطلب میپردازیم:

در مقاله سابق گفتیم که میخواهیم بعد از شاهنامه ابو المؤید بلخی از شاهنامه همشهری او ابو علی محمد بن احمد بلخی شاعر چند کله بگوئیم و بگذریم اینک رحسب وعده گوئیم:

شاهنامه ابوعلی بلخی

اسم این شاهنامه و مؤلف آن فعلاً فقط از یک مأخذ برای ما معلوم است و آن کتاب الآثار الباقیه تألیف ابو ریحان بیرونی است. در این کتاب پس از آنکه خود بیرونی در خصوص اولین انسان و خلقت و سرگذشت کیومرث شرحی بروایت از ابو الحسن آذرخور مهندس ذکر میکند گوید «ولی ابو علی محمد بن احمد بلخی شاعر در شاهنامه این

شاهنامه مذکور در کتاب ثعالی

همین حس در ماده شاهنامه‌ای که ثعالی از آن نقل میکند نیز جاری است زیرا که مخصوصاً ثعالی آن کتاب را با احتمال قوی در دست داشته و یکی از مآخذ وی در تألیف کتاب غرر ملوک الفرس و سیرهم بوده است. زوتنبرگ (۱) در دیباچه فرانسوی خود بهین کتاب ثعالی که با هتمام وی بطبع رسیده مندرجات آنرا بدقت تمام با مندرجات شاهنامه فردوسی (که منظومه همان شاهنامه ابو منصور است) مطابقت کرده و عدّه زیادی از جمله‌ها و تعییرات پیدا کرده که در کتاب ثعالی و شاهنامه هر دو عیناً مثل هم است و آنها را در دیباچه مزبور (صفحه ۲۵ و ۲۶ و ۲۷) درج و مطابقت نموده. همچنین در ترتیب و قایع و تواریخ مشابهت زیادی فيما بین این دو کتاب موجود است که نظراً میزند و قرینه این میشود که مآخذ هر دو کتاب در آن مطالب یکی بوده و آن شاهنامه ابو منصوری تواند شد. از سر تا پای کتاب ثعالی دلایل این مدعا دیده میشود (۲). زوتنبرگ از طرف دیگر محلّ اختلاف دو کتاب را هم جمع کرده و مطالبی ذکر کرده که در آنها دو کتاب در روایت مختلف میشوند. لکن اختلاف دو کتاب در بعضی جاها بهیچ وجه باعث شکّی در ادعای سابق ما نمیشود چه مقصود ما آن نبود که کتاب ثعالی عین ترجمه شاهنامه مشور بوده بلکه این کتاب چندین مآخذ داشته از قبیل کتاب ابن خردادبه و تاریخ طبری و غیره که از آن جمله یکی هم شاهنامه بوده.

ذکری که ثعالی از شاهنامه میکند بدینقرار است: اولاً در موقع ذکر وقایع عهد گشتاسپ و داستان ارجاسپ چنین گوید «پس در زمان او (۳) کسی فرمازوا بود که ارباب تواریخ و ناقلان اخبار در نام وی اختلاف کرده‌اند. طبری گفته که او خرزاسف بود و ابن خردادبه گفته هزار اسف و صاحب کتاب شاهنامه گفته ارجاسف و ابن مشهورتر است». در جای دیگر در مورد سلاطین اشکانی چنین گوید: «و چنانکه در انساب آنان اختلاف واقع شده در اسامیشان و تقدم و تأخرشان و مدت سلطنتشان. نیز اختلاف است. طبری در یکی از روایتهای خود ذکر کرده که اولین کسی که از آنان سلطنت یافت اشک بن اشکان بوده و مدت سلطنتش بیست و یک سال بوده و در این روایت صاحب کتاب شاهنامه با او موافقت کرده ولی در مدت سلطنت وی مخالفت نموده و گفته که ده سال بوده. بعد از آن طبری در روایت دیگری ذکر کرده که نخستین آنان اقفور شاه بود و شصت و دو سال سلطنت کرده و ابن خردادبه در این روایت با او موافق است و در حکایت بلخی نیز افزوده... (۴)». این شاهنامه که ثعالی از آن ذکر کرده شاهنامه فردوسی نیست زیرا که اولاً ما قرآینی در دست داریم که منظومه فردوسی در عصر ثعالی و بیرونی

(۱) Zotenberg

(۲) مثلاً کلمات واسامی ایرانی را ثعالی باملای فارسی مینویسد نه عربی. مانند «هوشنگ» که گوید «بفارسی اینطور نوشته میشود و در کتب عربی اوشهنج است» و چندین بار گوید که بفلان پادشاه شماع سعادت الهیه تأیید یا همراه بود «که بفارسی فرزند گویند» و در یکجا گوید «و کان یدعی بالفارسیه بهلوان جهان ای عمده الدنيا» و همچنین گوید «ملک کیکلوس و يقال له بالعربیة قابوس» و باز «نهوض اسفندیار و مسیره الی بلاد التترک علی الطریق المعروف کان بهفت خان». در تاریخ مزهدک و حکایت او میان دو کتاب موافقت کامل موجود است.

(۳) یعنی در زمان گشتاسپ.

(۴) این قسمت را قدری مشروحاً نقل کردیم برای اهمیت مخصوصی که در مسئله تواریخ اشکانیان دارد که بعدها پسر این مسئله باز میگردیم.

و حتی مدتها بعد از آن (۱) هنوز انتشار کامل نیافته بود و همهجا شاهنامه مشور قدیمی معروف محلّ رجوع بوده و حتی مقصود از شاهنامه‌ای که سلطان محمود غزنوی (که شاهنامه فردوسی بنام خود اوست) در موقع گرفتار ساختن مجد الدوله دلیلی و فتح ری در سنه ۴۲۰ هجری با وی از آن حرف زد (۲) نیز با احتمال قوی باز شاهنامه مشور ابو منصور بوده است. ثانیاً ثعالی بمنظوم بودن شاهنامه هیچ اشاره نمیکند و ثالثاً مدت سلطنت اشکانیان که ثعالی از شاهنامه نقل میکند اصلاً در شاهنامه نیست.

ولی با همه این قراین دالّه برایشکه مقصود از شاهنامه مذکور در کتاب ثعالی همان شاهنامه ابو منصور است یک اشکال بزرگ باقیست که فعلاً قابل حلّ نیست و آن این است که اسم و مدت سلطنت اولین پادشاه اشکانی که ثعالی از کتاب شاهنامه نقل میکند نه با اسم و نه با مدت سلطنت اولین پادشاه از سلسله مزبور که بیرونی در الآثار الباقیه در جدول اشکانیان منقول از شاهنامه ابو منصور آورده مطابقت ندارد زیرا در آنجا اسم اولین پادشاه اشک بن دارا و مدت سلطنتش ۱۳ سال است و اسم پادشاه دوم اشک بن اشک و مدت سلطنت ۲۵ سال است. اگر این اشکال را نائی از اختلاف نسخه‌های یک کتاب نتوانیم فرض کنیم آنوقت باید بگوئیم که ثعالی هم مانند معاصر خود بیرونی کتاب شاهنامه ابو علی بلخی را در دست داشته و از آن نقل کرده یا اصلاً یک شاهنامه دیگری فارسی در میان بوده که غیر از هر دو (و یا هر سه) شاهنامه‌های سابق الذکر است. در اینصورت آخری ما فعلاً خبر از چهار شاهنامه فارسی پیش از دقیقی و فردوسی داریم که بعدها معلومات جدیدی باید روشن کند که آیا بعضی از اینها عین دیگری بوده یا واقعاً چهار شاهنامه مختلف در میان بوده است (یعنی در دست بلخی و بیرونی و ثعالی).

بعد از شرح مختصری از شاهنامه‌های غیر معروف دو شاعر بلخی ابو المؤید و ابو علی و شاهنامه مأخذ ثعالی میرسیم بمشهورترین شاهنامه‌ها که ظاهراً مهم‌ترین آنها و شاید غالباً شاهنامه‌علی الاطلاق بوده و آن شاهنامه ابو منصور است که ذیلاً بشرح آن میپردازیم.

شاهنامه ابو منصور

اما معروفترین و مهمترین شاهنامه‌های فارسی یا شاهنامه علی الاطلاق هانا شاهنامه بزرگی بوده که در نیمه اول قرن چهارم در شهر طوس از بلاد خراسان بحکم و در تحت نظارت فرمازواي آن خطه ابو منصور محمد بن عبد الرزاق بن عبد الله بن فرخ (۳) طوسی و برای او تألیف شده و در اندک زمان اشتهار یافته بود و دقیقی و بعد فردوسی بنظم آن کمر همت بستند. در باب این شاهنامه که بموضوع ما مستقیماً ارتباط دارد قدری مشروحاً سخن خواهیم راند. از تاریخ تألیف و احوال بانی این کتاب خیلی کم معلومات در دست است و ما از این شاهنامه فقط از دو مأخذ

(۱) حتی در تاریخ بلخی و کتاب تاریخ ابو الفضل بیهقی نیز که در اواسط قرن پنجم تألیف شده و قابوسنامه اسمی از آن پیش نیاید.

(۲) سلطان محمود مجد الدوله گفت آیا شاهنامه‌ها که تاریخ ایران است و تاریخ طبری را که تاریخ مسلمین است بخوانده‌ای مجد الدوله گفت چرا. محمود گفت حال تو حال کسی نیست که آن کتب را خوانده باشد [ابن الاثیر در ضمن حوادث سنه ۴۲۰].

(۳) از نسبت ابو منصور تا سه پشت او را که بنظر معقول میآید ذکر کردیم و باقی را که لابد ساختگی است ذکر نکردیم.

اسم این ابو منصور بطن قوی محمد است یعنی از جمله اولاد عبد الرزاق طوسی که محمد و رافع و احمد بوده اند آنکه بانی کتاب شاهنامه و مکتبی بابو منصور بود همان محمد بوده که والی طوس بود زیرا که وی ظاهراً بزرگترین و بهر حال در منصب و مقام عالیترین برادران بوده، مشار الیه ظاهراً از اوایل قرن چهارم در طوس مقام مهم داشته و حتی محتمل است پدرش نیز از اعیان و امرای طوس بوده (۱) و پیش از سنه ۳۳۴ از طرف ابو علی احمد بن محمد بن مظفر بن محتاج چغانی (که از سنه ۳۲۷ باینطرف از طرف سلاطین سامانی والی و سپهسالار خراسان بود) عامل طوس بوده (۲). و اگر چه اولین بار که در کتب تاریخ ذکر می شود از وی بنظر رسیده در سنه ۳۳۵ است که بواسطه یابی شدن ابو علی چغانی بامیر نوح بن نصر سامانی وی نیز داخل در فتنه خراسان که از آنجا برخاست میشود ولی شکی نیست که مدتی پیش از آن تاریخ در کار و دارای مقامی بوده است چه اولاً ابن الأثیر در آغاز کار او صریح گوید که وی ابتدا از طرف ابو علی چغانی حاکم طوس و مضافات آن بوده و ثانیاً بقول ثعالبی در یتمه الدهر ابو علی دامغانی وزیر امیر نوح بن منصور سامانی (۳۶۶-۳۸۷) که در سنه ۳۷۷ بمنصب وزارت رسید و اندکی بعد (ظاهراً در سنه ۳۷۸) معزول شد در جوانی پیش محمد بن عبد الرزاق و از منشیان او بوده بعد در دربار بخارا مستقر شد و بدفعات رئیس دیوان رسائل و بکرات وزیر شد و گوید وی پنجاه سال بلا انقطاع در خدمت و متصدی مشاغل دولتی سامانیان بوده بطوریکه درباره طول مدت خدمت او شعرها گفتند مبنی بر اینکه عزل برای مأمورین دولت مانند حیض است برای زنها و چنانکه زن بعد از پنجاه سالگی دیگر یائسه میشود ابو علی دامغانی نیز از عزل آسوده شده و چون مشار الیه در حدود سنه ۳۸۲ از رتبه وزارت معزول شد (۳) لهذا باید اقل از سنه ۳۳۲ باین طرف و بلکه پیشتر از آن در دربار سامانیان مشغول خدمت بوده و مدتی پیش از آن منشی محمد بن عبد الرزاق بوده باشد.

چون ابو علی احمد بن ابی بکر محمد بن مظفر بن محتاج چغانی والی و سپهسالار خراسان از طرف امرای سامانی در سنه ۳۳۴ یابی شد محمد بن عبد الرزاق نیز که ظاهراً از طرف وی حاکم طوس بود بدو ملحق شد. ابو علی در محرم سنه ۳۳۵ وارد نیشابور شد که آنوقت مرکز ایالت خراسان بود و در ربیع الأول آنسال بسوی مرو حرکت کرد که امیر نوح بن نصر سامانی آنجا بود و در جمادی الأولى مرو را از وی بگرفت و در جمادی الاخره بخارا را نیز که پایتخت بود بگرفت، در موقع حرکت از نیشابور آنجا به محمد بن عبد الرزاق سپرده و ویرا جانشین خود کرد پس وی آنجا بحالت باغگیری بود تا وقتیکه در سنه ۳۳۶ امیر نوح منصور بن قراکین سپهسالار جدید خراسان و وشمگیر بن زیار را که بامیر نوح پناه آورده بود مأمور دفع وی ساخت آنها با قشون روی به نیشابور آوردند و محمد بجرجان فرار کرده و برکن الدوله دیلمی

(۱) قرینه بزرگ زادگی وی شعر فردوسی است که در حق وی گوید: «یکی پهلوان بود دهقان نژاد دلیر و بزرگ و خردمند و راد» و دهاقین بزرگان و ملائکین مهم و نجیبای ایران بودند. علاوه بر این در تاریخ بیهقی (چاپ طهران، صفحه ۴۳۴) در ضمن حکایت نزاع و قتال اهالی طوس و نیشابور در سنه ۴۲۵ گوید سالار طوسی «مقدمی بود تارودی از مدبران بقایای عبد الرزاق». و از اینقره معلوم میشود که خانواده عبد الرزاق شهرتی داشته و بریاست شهر طوس معروف بوده.

(۲) ابن الأثیر (۳) ابو علی دامغانی در سنه ۳۷۷ رتبه وزارت رسید و کمی بعد معزول شد و باز ظاهراً پس از چند ماهی وزیر شد و نیز ظاهراً تا سنه ۳۸۲ و استیلای بخارا خان بر بخارا در این منصب باقی بوده و در آنوقت پس از ظهور نوح بن منصور سامانی از خلفا خود جای وی بابو علی یعنی داده شد.

اطلاع داریم یکی دیباچه های شاهنامه فردوسی است که باسم دیباچه قدیم و دیباچه بایسنقری معروفند و دیگری کتاب الآثار الباقیه بیرونی است. در کتاب بیرونی در دو جا ذکر این شاهنامه شده یکی در مورد نسب اسکندر و نسب سازی ایرانیان برای او که ویرا از نسل دارا پادشاه ایران فرض میکنند و بیرونی در رد و ابطال اینگونه نسب سازیهای متعصبانه دامنه سخن را دورتر برده و گوید بلی دشمنان در طعن بانساب و عیبجویی بعرض و ناموس اصرار و حرصی دارند چنانکه هواخواهان و طرفگیران در نیکو ساختن بدها و جلوگیری از عیب و خلل و نسبت بخوبی اصرار دارند و اغلب این اصرار آنها را وادار میکند که احادیثی جعل کنند که باعث ستایش شود و یا تنبی بسارند که بدودمانهای شریف برساند چنانکه برای پسر عبد الرزاق طوسی در شاهنامه نسنامه ای جعل کرده اند که نسب او را بمنوچهر میرساند (۱). مورد دوم در ضمن ثبت جدول اسامی و مدت سلطنت ملوک اشکانی است که بیرونی اقوال مختلفه را در آن باب ذکر نموده و پنج جدول مختلف درج کرده (۲). بعد از ذکر چهار جدول مختلف بیرونی گوید «و تواریخ این قسم دوم (۳) را در کتاب شاهنامه که برای ابو منصور بن عبد الرزاق پرداخته شده پیدا کردیم بقراری که در این جدول ثبت نمودیم...» (۴) و پشت سر این جمله جدول مذکور را بنقل از شاهنامه مزبور درج میکند.

هر دو دیباچه شاهنامه فردوسی که ما از آنها جداگانه حرف خواهیم زد نیز صریحاً ذکر کرده اند که اصل شاهنامه فردوسی همان شاهنامه منثوری است که بحکم ابو منصور عبد الرزاق و باهتام و مباشرت کدخدای او یا وکیل امورات پدرش ابو منصور بن احمد (یا محمد) بن عبد الله بن جعفر بن فرخ زاد (۵) (یا سعود بن منصور (۶)) معمری و بدستگیری چهار نفر یا بیشتر دانشمندان و ادیبان خبر و سیر ایرانی و ظاهراً زردشتی (و شاید موبدان) تألیف و پرداخته شده. در مقدمه قدیم شاهنامه (که باحتیال قوی قسمتی از آن از عین متن اصلی شاهنامه ابو منصور است که در این مقدمه داخل شده (۷)) نسب معمول ابو منصور بن عبد الرزاق که بیرونی از آن حرف میزند عیناً تا منوچهر و بالاتر از آن تا کیومرث درج است (۸) و همچنین نسب ابو منصور معمری تا «کنارنگ پسر سرهنگ پرویز (۹)».

(۱) صفحه ۳۷ و ۳۸. بعد از این قره بیرونی از نسب معمول آل بویه که بهرام گور میرسانند و نسب معمول میمون قحاح که بحضرت امیر میرسانند حرف زده و از صحت نسب قابوس بن و شمگیر و اسپهبدان طبرستان و شاهان خوارزم و شاهان سیروان و سامانیان حرف میزند. باین مناسبت باید بگوئیم که اصلاً جعل نسب نامهها برای همه سلسلهها که بعد از اسلام در ایران بسلطنت یا امارت رسیدند و یا در خیال سربلند کردن بوده و داعیه امارت داشتند و رساندن نسب آنان بسلاطین قدیم ایران بقدری رایج بود که از لوازم اساسی امارت شمرده میشد. از امرای طاهریان گرفته تا غزنویان ترکی نژاد برای هر طبقه نسب معمولی ساخته شده که بسامانیان میرسد و لهذا گمان میرود که نسب سامانیان و غیره که بیرونی آنها را صحیح می شمارد باز از همین قبیل بوده باشند.

(۲) این پنج جدول عبارت است از جدول خود بیرونی که مأخذش معلوم نیست و جدول حظه اصفهانی و جدول دیگر حمزه بنقل از نسخه موبد و جدول منقول از کتاب تاریخ ابو الفرج ابراهیم بن احمد بن خلف زنجانی منجم و جدول منقول از شاهنامه. (۳) یعنی سلسله اشکانیان. (۴) الآثار الباقیه صفحه ۱۱۶. (۵) بنا بر مقدمه قدیم شاهنامه. (۶) بنا بر مقدمه بایسنقری شاهنامه. (۷) کاوه، شماره ۷ سال اول (دوره جدید) صفحه ۵ ستون ۱ و ۲. (۸) این خود نیز دلیلی است بر اقتباس مقدمه قدیم از شاهنامه ابو منصور. (۹) چون عقرب عین مقدمه قدیم شاهنامه یعنی قسمت مهم و قدیم آن در کاوه نشر میشود حاجت بتطول در این باب و توضیح حقیقت اسم یا لقب کنارنگ و سایر اسامی نسنامه نیست.

اینه برد و او ویرا بری خواند. منصور بن قراتکین بطوس هجوم برده و برادران محمد را که رافع بن عبدالرزاق و احمد باشند در قلعه شمالان محاصره کرد بعد از آنجا بقلعه درک در سه فرسخی آنجا گریختند و در آنجا نیز محاصره شدند و پس از چند روز جنگ احمد بن عبدالرزاق با جماعتی از خویشاوندان و بنی اعمام خود امان خواست و رافع باز فرار کرد و قلعه تسلیم شد عیال و مادر محمد بن عبدالرزاق را بیخارا فرستادند. خود محمد در ری بود تا وقتی که رکن الدوله در سنه ۳۳۷ بجنگ مرزبان بن محمد بن مسافر حکمران آذربایجان رفت و ویرا نیز با خود بد آنجا برد و پس از مغلوب شدن مرزبان محمد بن عبدالرزاق در آذربایجان مانده و قوت گرفت و تسلط پیدا کرد ولی در سنه ۳۳۸ باز بری برگشت و با امیر نوح مکاتبه کرده و هدایا فرستاد تا از سر تقصیر او گذشت و در اوایل سال ۳۳۹ بطوس برگشت و ظاهراً بواسطه همین دوستی و ارتباط با رکن الدوله بود که بعدها می بینیم در سنه ۳۴۲ در موقع صلح میان ابوعلی چغانی سهسالار خراسان و رکن الدوله (در حدود ماه شعبان) در سفارتی که از اردوی خراسان پیش رکن الدوله برای صلح رفت محمد بن عبدالرزاق مشاور بود. در سنه ۳۴۹ باز محمد بن عبدالرزاق در جرجان با رکن الدوله ملاقات کرده و مال هنگفتی از او گرفت (۱) و بالأخره در سنه ۳۵۱ پس از معزول شدن آلتکین از حکمرانی و سهسالاری خراسان و یانگیگری وی و جنگ او با قشون امیر منصور بن نوح در ربیع الاول آن سال و اعراض او و رفتش بفرقه منصب او یعنی سهسالاری خراسان که بزرگترین مناصب سلطنت سامانیان بود به محمد بن عبدالرزاق واگذار شد (۲) و ظاهراً بقای وی در این منصب (و شاید در حیات نیز) طولی نکشیده زیرا که کمی بعد از آن تاریخ ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور را در این مسند می بینیم و با احتمال خیلی قوی میتوانیم حدس بزنیم که محمد بن عبدالرزاق در همان اوقات در گذشته زیرا که هیچیک از سرداران بزرگ سامانی نبود که در موقع خدمت یا پس از عزلش متقبل اخباری از او دیده نشود. مقدسی در احسن التقاسیم گوید که مسجد جامع طابریان را (که یکی از تصبات طوس بود) ابن عبدالرزاق مرزبان گردانیده (۳) در سنه ۳۷۳ در موقع یانگیگری حسام الدوله ابوالعباس تاش که سهسالار و والی خراسان بود و امیر نوح بن منصور سامانی او را معزول کرد نیز (بقول تاریخ یمنی) یکی از سرداران خراسان موسوم بابو محمد عبدالله بن عبدالرزاق « که از معارف لشکر خراسان بود بدو پیوست » و با ابوالحسن سیمجور جنگ کرد و دور نیست که همین عبدالله نیز یکی از برادران کوچک ابو منصور ما بوده باشد.

ظاهراً مسلم است که بانی شاهنامه همین محمد بن عبدالرزاق است نه برادرش احمد چنانکه بعضی گمان کرده اند چه علاوه بر مقام بزرگ اولی که مناسبت با این کار مهم دارد خود فردوسی ویرا « سبهد » میخواند (۴) که معنی همان « صاحب الجیش » است که در عهد سامانیان بزرگترین منصب دولتی بود. مقدمه بایسنقری ویرا بلب « معتمد الملک » مینامد و این نوع لقب در آن زمان اگرچه در بادی نظر بعید می آید ولی بنظر نگارنده ممکن بلکه محتمل است چنانکه اغلب بزرگان و امرای عهد سامانیان و آل بویه از این نوع لقبها داشتند (۵). مقدمه قدیم شاهنامه (غیر بایسنقری) اصلاً نسبت بنای شاهنامه را نامیر عبدالرزاق (پدر ابو منصور) میدهد (۶) و اگر ذکر این اسم بطور نسبت پدر که در فارسی سابقاً معمول بوده باشد در آن صورت این هم یک روایت دیگری در بنای شاهنامه میشود.

بانی این شاهنامه ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی و مباشر جمع و تألیف آن پیشکار پدر وی ابو منصور معمری یا سعود بن منصور معمری و مؤلفین مستقیم آن چند نفر زردشتی عالم و پهلوی دان از موبدان و دهقانان بودند که اسامی چهار نفر آنها باز در مقدمه شاهنامه ذکر شده (۲) اولی ساح یا سیاح (۳) پسر خراسان از هرات دوم یزدانداز پسر شاپور از سیستان سوم ماهوی خورشید پسر بهرام از شهر شاپور (در فارس) چهارم شاذان پسر بُرزین از طوس. اسم این مؤلف اخیر صریحاً در شاهنامه فردوسی آمده و آن در باب داستان آوردن کتاب کلیله و دمنه از هند بایران است که مأخذ روایت در آن باب همین شاذان است (۵). ماهوی را هم تولد که حدس زده که شاید همان شاهوی پیر است که در فردوسی مأخذ روایت قصه آوردن شطرنج است (۶) و یکی از دو لفظ

(۱) علاوه بر این اگر شاهنامه در سنه ۳۰۶ تألیف شده بود شاید خبر یا نقلی از آن در تاریخ طبری فارسی و سایر کتب قدیمه دیده میشد.

(۲) در نسخه های مختلف مقدمه شاهنامه اسامی این چهار نفر خیلی مغلوط و با تصحیف و باختلاف ذکر شده لکن املائی بالنسبه صحیح تری که از مقابله نسخ قدیمه بدست آمده همان املائی مذکور در متن است.

(۳) این اسم واضح نیست ولی احقال می رود که اصلاً « ماخ » بوده و شاید همان « ماخ مرزبان هری » باشد که ذکر او در شاهنامه فردوسی در داستان جلوس هرمز پسر انوشیروان بدینقرار آمده: « یکی پیر بُرد مرزبان هری پسندیده و دیده از هر دری جهان دیده و نام او بود ماخ سخندان و با برگ و با برز و شاخ * پیرسیدمش تا چه دارد یار زهرم که بنشست بر تخت داد * چنین گفت پیر خراسان که شاه چون بنشست بر نامور پیشگاه » و اگر این حدس که تولد که آترا زده صحیح باشد در آن صورت شاید هم که خراسان اسم پدر او نبوده (چنانکه در مقدمه شاهنامه ذکر شده) بلکه خراسانی بوده. عبارت « پیرسیدمش » و نظایر آن که ظاهراً دلالت بر نقل شفاهی دارد منافی مطلب نیست زیرا که در اینگونه منظومه ها و در سایر فقرات خود شاهنامه نیز امثله آن زیاد است که از روایات کتبی یا منقول گذشتگان بطور نقل مستقیم و عنوانات « شنیدم » و بگفتا » که موهم درک زمان آنان است سخن رفته چنانکه از آزاد سرو نیز که در ابتدای قرن چهارم باید زیسته باشد فردوسی همینطورها نقل میکند.

(۴) خیلی محتمل است که این بهرام همان بهرام بن مردانشاه موبد شهر شاپور باشد که ذکرش تفصیل گذشت و مؤلف « سیر الملوک » معروف عربی بوده در اینصورت پسر او ماهوی نیز عربی دان بوده و ممکن است از سیر الملوکهای عربی هم استفاده کرده باشد.

(۵) بیت فردوسی چنین است: « نگه کن که شاذان برزین چه گفت بدانکه که بگشاد راز نهفت ».

(۶) شعر فردوسی چنین است « چنین گفت فرزانه شاهوی پیر ز شاهوی پیر این سخن یادگیر ».

(۱) ابن الاثیر و سایر کتاب تواریخ. (۲) طبقات ناصری و احسن التقاسیم مقسی، در بعضی از کتب تاریخ ذکر شده که جای آلتکین بابوالحسن بن سیمجور داده شد ولی ظاهراً این اشتباه ناشی از آن شده که مدت سهسالاری ابو منصور طولی نکشیده و شاید هم چند ماه دوام کرده و ابن سیمجور بجای او نشسته. و طبقات ناصری گوید « و از حضرت ابالبختیشابور آلتکین داشت باین عبدالرزاق دادند . . . » (۳) زخرقة ابن عبدالرزاق.

(۴) فردوسی گوید « چو شنید از ایشان سبهد سخن یکی نامور افکند بن ». (۵) القاب مضاف بدین و دولت که معلوم است در آن زمان خیلی رایج بود. لقب مضاف بملک هم در قرن چهارم کم نبود مثلاً ابو علی موقق که فردوسی قصه یوسف و زلیخارا بنام او پرداخته لقب بعمده الملک بود.

(۶) نسخه خطی کتابخانه دولتی برلین - در نسخه قدیم شاهنامه که در لندن است اسم بانی شاهنامه را « امیر ابو نصر عبد الرزاق » و در یک نسخه خطی کاتبی موسوم به عطر شاهنامه که باز در کتابخانه برلین است ویرا « امیر منصور عبد الرزاق » ثبت میکنند. در نسخه لندن گوید « دستور خویش ابو منصور معمری را بفرمود » در صورتیکه در مقدمه بایسنقری معمری را (که اسمش سعود بن منصور ثبت شده) کلیددار پدر ابو منصور مینامد. از این اختلافات در دو مقدمه ممکن است احتمال ضعیف داد که خود عبد الرزاق باین کار شروع کرده و پسرش محمد آترا بانجام رسانیده بود.

«معمول لانی منصور بن عبد الرزاق» در کتاب «الآثار الباقیه» درج کرده و آنچه در شاهنامه فردوسی آمده که نه در اسامی و نه در عدد سلاطین مطابقت دارد. علاوه بر این در جدول شاهنامه فردوسی هیچ چیز غیر از اسامی ۹ نفر از سلاطین اشکانی ذکر نشده و فقط مدت سلطنت همه آنها را ۲۰۰ سال ذکر کرده و مختصر اشاره‌ای بدانها از قول و روایت دهقان شهر چاچ^(۱) کرده و گذشته و در ختم کلام چنین گفته: «چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان / نگوید جهان‌دیده تاریختشان» از ایشان بجز نام نشیده‌ام نه در نامه خسروان دیده‌ام. در صورتیکه در شاهنامه ابو منصور (از قرار نقل بیرونی) اسامی یازده نفر از سلاطین اشکانی بترتیب و با ذکر مدت سلطنت هر کدام از آنها آمده و مجموع مدت سلطنت همه آنها ۲۶۶ سال ذکر شده و هم خود اسامی و هم تقدیم و تأخیر آنها بکلی با روایت فردوسی مخالف است. پس اگر مدت سلطنت هر پادشاهی بتفصیل در شاهنامه اصلی بوده چگونه فردوسی که آنرا بنظم در آورده و یا اقل آن کتاب مأخذ اسامی او بوده میگوید «نه در نامه خسروان دیده‌ام»؟

در حل این اشکال چیزی که بخاطر می‌آید آنست که بگوئیم فردوسی در جزئیات تاریخ تحت اللفظ پیروی شاهنامه منثور فارسی را نکرده و مأخذهای دیگری هم در دست داشته و مخصوصاً در مثل این مورد که روایات قدیمه با علا درجه با هم اختلاف دارند و حتی توان گفت دو روایت مستقل نیست که با هم موافق باشد بهیچ وجه لازم ندیده روایت آن کتاب فارسی را پیروی کند و خواسته باختصار از این باب تاریخ که در نظر او ایام تنزل قدرت ایران بوده بگذرد و نیز مقصود او از نشاندن چیزی از اشکانیان داستانه‌ها و وقایع تاریخی عهد آنها بوده که چیزی قابل داستان سرایش نبوده نه مدت سلطنت هر کدام از آنان در نظر وی و از حیث مناسبت بموضوع او مطلب جزئی بوده و در داستان بزرگ ایران اهمیتی نداشته. مخصوصاً جدول اشکانیان و عدد و اسامی و مدت سلطنت آنها بقدری در مأخذ مختلفه مخالف و متباین با هم است که حتی اغلب کتبی که در سایر وقایع عاده یک مأخذ معینی داشته‌اند چون باین باب رسیده‌اند مأخذ خود را کنار گذاشته و خود در میان روایات اجتهاد کرده و یک روایت دیگری برداشته و ذکر کرده‌اند. نگارنده این بطور از کتب متقدمین و مأخذ مختلفه ۱۷ روایت و جدول جداگانه و مستقل در فهرست سلاطین اشکانی جمع کرده‌ام و در مقام مقابله آنها با همدیگر دو جدول را عین همدیگر نیافتم^(۲).

(۱) چاچ که مرعّب آن شاش است شهری بوده در ترکستان که تاشکند کوفی در محل او یا قرب آن واقع است.

(۲) جدول مزبور عبارت است از سه جدول و روایت مختلف در تاریخ طبری و جدول مسعودی در مروج الذهب (بمنقل از ابو عبیده معمر بن المثنی و او هم از غیر کسری) و جدول حمزه اصفهانی و جدول اوستا بمنقل حمزه از آن و جدول کتاب البدء و التاریخ و جدول شاهنامه ابو منصور بمنقل بیرونی از آن و جدول مذکور در کتاب مفاتیح العلوم خوارزمی و جدول بیرونی (در کتاب الآثار الباقیه) و جدول ابو الفرج احمد بن خلف زنجانی حاسب (بمنقل بیرونی از او) و جدول فردوسی در شاهنامه او و جدول ثعالبی در کتاب غرر ملوک الفرس و جدول ابو علی مسکویه در تجارب الأمم و جدول مندرج در کتاب گننام سابق الذکر و جدول کتاب مجمل التواریخ. [جدول ابن الأثیر عین جدول حمزه است].

ماهوری و شاهوی تصحیف دیگری است. شاید یکی از مؤلفین یا مأخذ روایت شاهنامه منثور هم آزاد سرو نامی بوده که بقول فردوسی در مرو در پیش احمد بن سهل بوده و نسخه خداینامه را داشته و باخبار ایران قدیم احاطه داشته و نسب خود را بسام نریمان میرسانیده و ظاهراً در سن پیری مأخذ روایت داستان مرگ رستم در شاهنامه منثور شده^(۱). احمد بن سهل بن هاشم بن الولید بن جبلة (یا حمله) بن کامگار از سرداران بزرگ سامانیان بوده و از سنه ۲۶۹ تا سنه ۳۰۷ اسم او و برادرهای او بسمت سرداری و مرزبانی مرو در تواریخ دیده میشود و در سنه ۳۰۷ در بخارا در حبس وفات یافت و قطعاً مقصود فردوسی از احمد سهل همین شخص است^(۲). اگر چه یک بیت دیگر فردوسی که در همان موقع روایت از آزاد سرو می‌آید^(۳) بر حسب ظاهر منافی این فقره است زیرا در آنجا لفظ «سهل ماهان بمر» موهم این است که مقصود وی احمد بن سهل بن ماهان است در صورتیکه سردار معروف مزبور احمد بن سهل بن هاشم بوده ولی وقتیکه دقت در مضمون بیت بشود واضح خواهد شد که ابدأ این بیت ربطی با احمد بن سهل ندارد. ماهان ظاهراً یکی از محلات یا قسمتهای معروف شهر مرو بوده که به نسی ماهان نسبت داده میشده^(۴) و عبارت نسخه قدیم شاهنامه لندن چنین است «چراغ صف صدر ماهان بمر» که معنی واضح میشود^(۵).

با وجود قراین و بلکه دلایل واضحه بر اینکه «نامه خسروان» و «دفتر» یا شاهنامه‌ای که مأخذ فردوسی بوده و آنرا برشته نظم کشیده همان شاهنامه ابو منصور بوده باز یک اشکال مهمی در مسئله باقی است و آن عدم توافق بین جدول سلاطین اشکانی است که بیرونی بمنقل از شاهنامه

(۱) اشعار فردوسی راجع بازاد سرو و از ایقرار است: کون کشتن رستم آرم پیش ز دفتر همدون بگفتار خویش * یکی بیرید نامش آزاد سرو که با احمد سهل بودی بمر * کجا نامه خسروان داشتی تن و بیکر پهلوان داشتی * دلی برزدانش سری بر سخن زبان پرزگفتارهای کهن * بسام نریمان کشیدش تواد بسی داشتی رزم رستم بیاد * بگویم سخن آنچه زویاقتم سخن را یک اندر دگر باقم *.

نولید که گمان میکند که این آزاد سرو یا سرو که ادعای خویشی و نسبت با رستم داشت یک کتابی نوشته بوده در باب قصه مرگ رستم که از روایات قدیمه اخذ شده بود ولی با خداینامه و سایر کتب تاریخی از آن قبیل اختلاف داشته و مؤلفین شاهنامه ابو منصور این حکایت را از آن کتاب اخذ و ضمیمه داستان کرده‌اند. ولی نگارنده بعید نمیداند که همین سرو تا چهل سال بعد از وفات احمد بن سهل زندگی کرده و در تألیف شاهنامه شرکت کرده باشد.

(۲) نه ابو زید بلخی که آن هم احمد بن سهل و اصلاً سیستانی بود و از رجال و ارکان در خانه همان احمد بن سهل مرزبان مرو بوده و در سنه ۳۴۴ وفات یافته. احمد بن سهل مروزی در زمان عمرو بن لیث صفاری یاغی شده مدق بواسطه یاغیگری خود در سیستان محبوس شده در زمان احمد بن اسمعیل سامانی نیز مأمور فتح سیستان شد و ممکن است همین آزاد سرو را از سیستان با خود بمر آورده باشد.

(۳) بیت مزبور این است «کون باز گردم بگفتار سرو / فروزنده سهل ماهان بمر».

(۴) در کتاب مسالک الممالک ابو اسحق اصطخری ذکر محله بنی ماهان و مسجد بنی ماهان در مرو آمده است.

(۵) ولی عجیب است که حتی بنداری در ترجمه عربی شاهنامه که در حدود سنه ۶۲۰ ترجمه کرده نیز در این باب سهو کرده و باین عبارت ترجمه نموده: «قال صاحب الکتاب کان عند احمد بن سهل بن ماهان رجل کبیر طاعن فی السّیستی سرواً...» [نسخه برلین مورخه سنه ۶۸۵ ورق ۱۲۳].

ادعای بعضی نسخه‌ها آن شاهنامه در سنه ۳۶۰ تألیف نشده بلکه خیلی پیش از آن تاریخ تألیف شده بوده. لفظ «دفتر» نیز همه جا در شاهنامه فردوسی اشاره بهمان شاهنامه منثور است.

نظم شاهنامه

بعد از شرح لازم از شاهنامه‌های فارسی اولی میرسیم بابتدای نظم شاهنامه. اگر چه چنانکه گذشت مسعودی مروزی اولین نظم کننده تاریخ بومی ایران است بفارسی که ما خبر از آن داریم ولی نه از منظومه او جز چهار بیت سابق الذکر چیزی در دست است و نه اندازه بزرگی آن بر ما معلوم است و بدینجهت ممکن است که منظومه مزبور بقدری مختصر بوده باشد که در واقع نشود آرای یک شاهنامه کامل نامید و مخصوصاً بعید است که فردوسی هیچ خبری از آن نداشته باشد و نسبت نظم اول شاهنامه را بدقیقی داده باشد^(۱). اگر چه مقصود فردوسی از اینکه درباره دقتی گوید «که پیوند را راه داد اندرین» و «همو بود گوینده را رهبر» راجع بنظم شاهنامه ابو منصور بوده نه مطلق داستان ایران ولی اینکه فردوسی ادعا میکند که قبل از وی کسی یک کتابی منظوم بفارسی ننوشته که سه هزار بیت داشته باشد دلیل بر آنست که شاهنامه مسعودی هم چیز مختصری بوده است.

بهر حال وقتیکه شاهنامه ابو منصور (که گویا بعدها شاهنامه علی الاطلاق شد) در اندک زمانی رواج و تداول گرفت و مقبول عامه و مشهور شد و در مجالس و محافل خوانده میشد «جوانی بیامد کشاده زبان سخن گفتن خوب و طبع روان» بنظم آرم این نامها گفت من از و شادمان شد دل انجمن» و آن جوان پسر آرد فروش دقتی بود که راجع بکار و حال و تاریخ زندگی او و نظم شاهنامه او محض احتراز از تکرار باید خوانندگان را بمقاله راجع بدقتی که نگارنده مشروحاً در شماره ۴-ه از سال گذشته روزنامه کاوه نشر نموده‌ام رجوع بدهیم و نتیجه آن مقاله مفصل ومدلل آنکه دقتی که یک جوان زردشتی بود با شوق تمام بنظم کتابی که چهار نفر از همکیشان او برای سپهد طوس از اعقاب منوچهر تألیف کرده بودند و مشتمل بر تاریخ و داستان بومی عهد جلال و عظمت دین به بود شروع کرد و پس از نظم قریب هزار بیت از داستان گشتاسپ و ظهور زردشت در حدود سنه ۳۶۷ یا کمی قبل و بعد از آن در دست یک غلام ترکی کشته شد و «برفت او و این نامه ناگفته ماند» و دست تقدیر یا سرنوشت خود شاعر طوس انجام این کار بزرگ و پایدار را بفردوسی طوسی حواله کرده بوده است که چنانکه خواهیم دید با ثبات قدم این کار عظیم را باخر رسانید.

«محصل»

(۱) اگر چه اینهم ممکن است که در آلمان که طبع و نشر درکار نبوده در قریب یک کتاب و منظومه چنان متروک گردد که خبری از آن نمانده باشد چنانکه نظایر آن در این زمان که چاپ رایج است مکرر دیده شده. از روزنامه‌ای که در عهد محمد شاه در طهران نشر میشد (رجوع کنید به کاوه سال گذشته شماره ۳، سال اول [دوره جدید] صفحه ۳) نه تنها در تمام ایران یک نسخه و حتی خبری هم از وجودش نمانده بلکه وزارت انطباعات دولت ایران در پنجاه و شصت سال پیش از این هم اسم این روزنامه را نشنیده بود و اعتماد السلطنه محمد حسن خان در کتاب «المآثر و الآثار» قدیمترین روزنامه فارسی روزنامه «وقایع اتفاقیه» را میشمارد با آنکه آمرحوم از اوایل عهد ناصر الدین شاه در کار جمع آثار و اخبار و تعلق بجراید فارسی بوده.

در مقابل این شبهه ضعیف قرائن صریحه دیگری بر عین همدیگر و یکی بودن شاهنامه ابو منصور و مآخذ فردوسی در دست داریم. علاوه براینکه نسب معمولی که بیرونی ذکر از آن میکند که ابن عبد الرزاق در شاهنامه برای خود ساخته (یعنی برای او افعال کرده‌اند) در مقدمه قدیم شاهنامه فردوسی (که باغلب احتمال مدت خیلی بعد از تألیف شاهنامه فردوسی نوشته شده و دارای قسمتی از عین متن اصلی دیباچه شاهنامه ابو منصور است) عیناً بانسب نامه ابو منصور معماری درج است اگر دقتی در مقدمه خود فردوسی بشاهنامه کرده و در آن مروزی بدقت بنائیم تا اندازه‌ای این مطلب روشن تر میشود چنانکه فردوسی گوید «یکی نامه بد از گه باستان فراوان بدو اندرون داستان» پراکنده در دست هر موبدی از و بهره‌ای برده هر بخردی» که مقصود خداینامه است که از زمان قدیم مانده بوده ولی چنانکه از مآخذ دیگر نیز تأیید شده تمام آن پیدا نمیشده و فقط در دست هر موبدی قسمتی از آن باقی بوده و ابو منصور همت بر جمع همه این اجزاء متفرقه و تکمیل کتاب گماشت و موبداترا از اطراف و اکناف جمع آوری کرد چنانکه گفته «یکی پهلوان بود دهقان نژاد دلیر و بزرگ و خردمندوراد» که مقصود همان ابو منصور است که نسب خود را بمنوچهر میرسانید و خود را از اولاد سلاطین ایران قلمداد میکرد و بواسطه همان نسب جعلی که بر خود می‌بست بحیال جمع و احیای تواریخ ملوک ایران افتاده و در پی گرد آوردن و تحقیق آنها بود چنانکه گفته «پژو هنده روزگار نخست گذشته سخنها همه باز جست» و برگرد آوردن او موبداترا از هر نقطه در طوس مانند شاهوی و زردانداد و غیره اشاره میکنند باین بیت که گوید «زهر کشوری موبدی سالخورد بیاورد کین نامها گرد کرد» و پس از آنکه «بگفتند پیشش یکایک مهان سخنهای شاهان و گشت جهان» حکم بتألیف شاهنامه داد و «چو بشنید از ایشان سپهد سخن یکی نامور نامه افکند بن» از این دو بیت اخیر میشود استنباط کرد که اولاً شاید خود این موبدان شاهنامه را تألیف نکرده‌اند بلکه نقل شفاهی از محفوظات و روایات سینه بسینه خود یا ترجمه از پهلوی کرده و کسی دیگر یا کسان دیگر (ابو منصور معماری یا ابو علی بلخی یا دیگری) تألیف کرده و از کلمه «سپهد» میشود بطور قطع گفت که بانی شاهنامه همان محمد بن عبد الرزاق بود نه برادرش احمد (چنانکه در بعضی نسخه‌ها آمده) زیرا که فقط محمد بود که سپهد و صاحب الحیش خراسان بوده و از کلمه «مهان» توان حدس زد که علاوه بر موبدان بزرگان و دهاقین هم در جمع حکایات و روایات کمک کرده‌اند چنانکه فردوسی نیز همیشه از «دهقان» نقل میکند (اگر مقصود دهقان دانشور مؤلف خداینامه نباشد) و عبارت «سخنهای شاهان» را میشود اشاره بخطب و وصایا و اندرز و حکمت سلاطین دانست که علاوه بر داستان و تاریخ اینگونه مطالب هم جمع آوری شده بود و اینکه فردوسی گوید «چو از دفتر ایند استانباسی همی خواند خواننده بر هر کسی» قریه آنست که پیش از نظم دقتی شاهنامه را که قریب بیستین سال حدود سنه ۳۶۶ تا سنه ۳۷۰ و قوع یافته مدتها بوده که شاهنامه منثور قدیم نقل مجالس و ورد محافل بوده و این فقره دلیل آن میشود که برخلاف

شطرنج

راجع بمسئله نمره ۱

در خصوص مسئله‌ای (نمره ۱) که راجع بشطرنج در شماره ۱۲ از سال اول (دوره جدید) کاوه داده بودیم چندین جواب رسیده که بدبختانه هیچکدام صحیح نیست و عموماً موجب اشتباه این شده که آقایانی که جواب داده‌اند درست تمام حرکات ممکنه مهره طرف را (مهره سیاه) در نظر نگرفته‌اند و در حقیقت مصداق بازی شاه با لگاش شده‌اند یعنی حساب کار را بطوری که صرفه خودشان بوده کرده‌اند و مثلاً گفته‌اند خیلی خوب ما اول فلان حرکت را میکنیم و طرف هم فلان حرکت را میکند در صورتیکه اغلب طرف یعنی مهره سیاه حرکتی را که آقایان (مهره سفید) در نظر دارد ممکن است نکند و چند مثال ذیل این مطلب را روش تر میناید: مثلاً یک محصل ایرانی از حوالی کاسل (از بلاد آلمان) در جواب خود سه حرکت ذیل را معین نموده‌اند: ۱- وزیر سفید از خانه ۳۱ می‌رود بخانه ۰۶۵. ۲- رخ سفید از ۶۱ می‌آید به ۰۳۱. ۳- رخ سفید اسب سیاه را یا پیاده سیاه را در خانه ۳ زده و کس میدهد و سیاه مات است. ولی ایشان فراموش نموده‌اند که این در صورتی است که چنانکه ایشان حساب کرده‌اند در جواب حرکت اول ایشان سیاه پیاده ۳ را پائین آورده باشد و در جواب حرکت دوم ایشان اسب خود را حرکت داده باشد در صورتیکه ممکن است که سیاه در جواب حرکت دوم ایشان پیاده دیگر خود یعنی پیاده ۴ را پائین بیاورد و در جواب حرکت سوم که رخ یا وزیر می‌آید و پیاده ۳ را میزند سیاه هم با اسب خود رخ یا وزیر سفید را بزند.

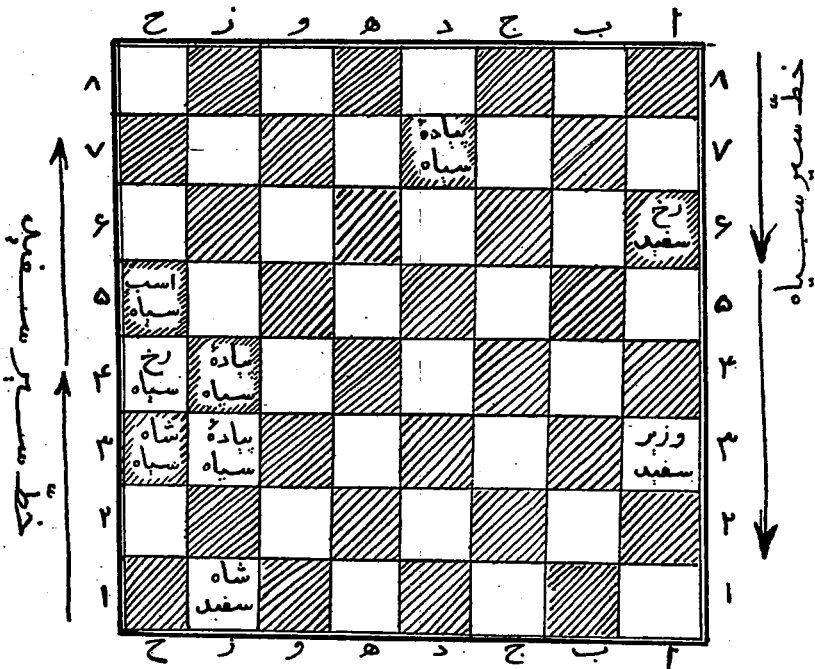
یک ایرانی دیگر مقیم آنورس (بلژیک) هم باز گرفتار همین اشتباه مذکور در فوق گردیده. سه حرکت ایشان از قرار ذیل است: ۱- وزیر از خانه خود (۳۱) می‌آید به ۰۲۱. ۲- رخ می‌آید در خانه وزیر یعنی ۰۳۱. ۳- با رخ پیاده ۳ را زده و کس داده و مات میکنند. این جواب اگرچه از جواب فوق دقیق تر است ولی با وجود این باز صحیح نیست چونکه در جواب حرکت اول ایشان اسب سیاه از خانه خود یعنی ح ۰۴ می‌آید به ۰۴ و در جواب حرکت دوم ایشان همان اسب از خانه ۰۴ می‌آید به ۰۲۵ و بشاه سفید کس میدهد و مهره سفید مجبور میشود که حرکت سوم خود را صرف بیرون آوردن شاه خود از کس بکند و سیاه در سه حرکت مات نمیشود!

جوابهای دیگر هم که از یک محصل ایرانی در اشتوتگارت (آلمان) و یک جوان ایرانی از پاریس رسیده از همین قرار است ولی باید

منتظر بود و دید جوابهایی که از ایران البته خواهد رسید از چه قرار است و فقط آنوقت میتوان معین نمود که ایرانیها در مسئله شطرنج چند مرده حلاجند.

ما عملاً تا غرة رمضان دست نگاه خواهیم داشت که جوابهای ایران هم برسد و اگر جواب صحیحی نرسید در نمره ۰ کاوه (غرة رمضان) خودمان جواب صحیح مسئله را خواهیم نوشت. و چون ممکن است که بعضیها بیخیال فرستادن اینگونه مسائل بما باشند باید متذکر بشویم که حسن این گونه مسائل شطرنج بآن است که عدد مهره آن و عدده حرکات حتی المقدور کم باشد.

ما در اینجا مسئله نمره یک را که موضوع بیانات فوق بود مجدداً با شکل آن درج میکنیم که فهم مطالب فوق آسانتر گردد.



مهره سفید باید شروع بازی کرده و در حرکت سوم کس بشاه سیاه داده و سیاه را مات نماید.

معلوم است کسی که مهره سفید بازی میکند باید تمام جوابها و حرکات ممکنه مهره سیاه را در نظر بگیرد و طوری سیاه را مات نماید که برای سیاه جای چون و چرا نماند که بتواند بگوید اگر در حرکت اول یا حرکت دوم فلان بازی را کرده بودم مات نمیشدم.

و ضمناً باید دانست که چون این مسئله بموجب قوانین شطرنج بازی در فرنگستان ترتیب داده شده پیاده سیاه که در خانه ۰۷ است میتواند چون تا بحال حرکت نکرده در حرکت اول خود یکدفعه دو خانه پائین بیاید یعنی بیاید بخانه ۰۵ در صورتیکه موافق قوانین بازی در ایران این مسئله ممکن نیست و پیاده فقط یک خانه میتواند جلو برود.

راجع بوکلای کاوه

اداره کاوه از وکلای محترم خود مستدعی است که محض اینکه اشخاصی که قبول اشتراک روزنامه را میکنند فوراً شماره‌های روزنامه بدانها داده شود و منتظر رفت و آمد قبض وصول و غیره که مدت‌ها طول میکشد نشوند وکلای مزبور از شماره‌هایی که پیش آنها فرستاده شده و میشود شماره‌های پیش را بشخص تازه مشترک داده و پس از آن هم باز دو سه شماره را خودشان باو بدهند که تا وقتی که خبر اشتراک با اداره میرسد و از اینجا روزنامه فرستاده میشود مشترکین تازه بی روزنامه نمانده باشند پس از وکلای محترم خود مخصوصاً خواهشمندیم که در قبوضی که در مقابل ادای وجه اشتراک بمشترکین برای فرستادن با اداره کاوه میدهند و هم در صورتی که بما مفرستند علاوه بر نمره و تاریخ و اسم و رسم شخص مشترک این مسئله را هم که کدام شماره‌ها را بشخص مشترک داده‌اند و تا کدام شماره خواهند داد و ما از کدام شماره باید مستقیماً بعنوان خود مشترکین بفرستیم قید نمایند که خیلی اسباب سهولت کار میشود.

بتجارت و اصناف ایرانی

مغازه و تجارتخانه « پرسپولیس » حاضر است و اسطه همه نوع معاملات تجارتي میان آلمان و ایران شده و بانهایت انتظام و سرعت و رعایت صرفه آقايان تجار ایرانی هر نوع مال التجاره که خواسته شود (از قبیل مال خرازی و مال زرعی و انواع رنگها و هر نوع ماشینهای مختلف و مطبوعه و اوتوموبیل و غیره) از بهترین و معتبرترین کارخانههای آلمان خرید و ارسال دارد

آدرس ما از این قرار است: مدیر، رضا تربیت

Persépolis, Berlin-Charlottenburg, Goethestrasse 1
 آدرس تلگرافی: Berlin, Tarbiathut

مخصوص تجار ایرانی

نظر بنسبته تجارتي و تجربیات سالهای دراز ما در ایران که بواسطه جنگ بین المللی قطع شده دوباره معتم بر آن شده ایم که روابط تجارتي خودمانرا

مستقیماً بدون شخص ثالث

با آقايان تجار ایرانی از نو شروع کرده و مثل سابق داخل تجارت بشوم. و برای توضیح مطلب خاطر آقايان را مسبوق میدارم که گذشته از آنکه ما دارای بهترین مناسبات برای خرید و فروش اجناس صادره ایران هستیم دارای بهترین روابط با کارخانههای رنگسازی در بادن و نماینده عالیترین کارخانه دواسازی دنیا ریدل در برلین و عامل بزرگترین کارخانههای اتوموبیل سازی و ماشینهای مختلفه نیز میباشیم. از هر قبیل اجناس و ملزومات مختلفه نمونه فرستاده میشود و آقايان ایرانی در مکاتبه با ما میتوانند بزبان فارسی بنویسند.

Robert Wönckhaus & Co.
 Hamburg 1, Glockengiesserwall

چاپخانه کاویانی

واقعه در برلن که از تأسیسات یک شرکت ایرانی است حاضر طبع کتب و اوراق از هر نوع و هر قبیل بوده و هرگونه نقشهها و تصاویر با صنایع گوناگون در کمال نفاست و کاملاً مثل چاپخانههای بزرگ فرنگی طبع میکند. انواع حروفات قشنگ عربی و فارسی و فرنگی را دارد. سفارشها از ایران و سایر ممالک قبول میکند و در اندک زمانی سرعت انجام داده و تحویل میدهد.

این چاپخانه ایرانی را که در مرکز فرنگستان برای خدمت تسهیل نشر علم و معرفت در ایران بنا شده و روی شیشه پنجره اش صورت تابناک اهورامزدا با بالهای طلائی در خشان است بناسرین کتب در مشرق زمین و اروپا معرفی میکنیم. آدرس چاپخانه چنین است:

Buch- und Kunstdruckerei « Kaviani »
 Berlin-Charlottenburg, Leibnizstr. 43

کتابخانه ایرانشهر

در برلن

- ۱- همه گونه کتابهای راجع بشرق در زبانهای اروپا و کتب لغات و رومان و انواع کارت پستالها و لوحها فروخته میشود.
- ۲- قیمت سفارشها همیشه باید پیشکی فرستاده شود. وجهرا توسط برات پستی و یا حواله پیاکنهای لندن و پاریس و سویس بنام کتابخانه در پاکت سفارشی میتوان فرستاد.
- ۳- در مراسلات باید آدرس کتابخانه را بقرار ذیل نوشت:

Buchhandlung Iranschahr
 Berlin W 30, Martin-Luther-Str. 5

مدیر و صاحب کتابخانه حسین کاظم زاده.

سلسله انتشارات « کاوه »

ایران آلمان	ایران آلمان	سایر ممالک
قران مارک	لیره انگلیسی	لیره انگلیسی
۱۰	۵۰	نیم لیره انگلیسی
۵	۱۰	دو شیلینگ
۱	۳	یک شیلینگ
۶	۱۰	سه شیلینگ

(۱) گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران

کتابی است جامع فواید سیاسی و اقتصادی مشتمل بر اغلب اطلاعات اقتصادی و امتیازات خارجهها در ایران و احصائیههای مالیاتی وجدولهای صادرات و واردات و دارای ۴۶ جدول کامل و ۶ نقشه و فهرست اسامی بترتیب تهجی

(۲) کشف تللیس از روی اسناد محرمانه انگلیسی

در باب ایران کتابی است خیلی مفید دارای عکس عین اسناد محرمانه که برای سیاستون ایران مطالعه اش لازم است

(۳) جنایت روس و انگلیس نسبت بایران

تألیف علامه مشهور آفاق استاد براندیس داتمارکی که بسیار دلنشین است مشتمل بر عکس مؤلف و دیباچه مختصری که خود مؤلف برای ترجمه فارسی کتاب نوشته بعنوان « خطاب بایرانیان »

(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی ایران

رساله ایست مشتمل بر تاریخ مجلس در ایران و گذارش سه دوره آن مشتمل بر جدول اسامی وکلای هر سه دوره مجلس و هیئت وزرا از اول مشروطیت تا زمان تألیف کتاب

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطلابین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا پول را بوکلای کاوه پرداخته و قبض شمرفته و بفرستند توسط پست ارسال میشود. بکسانی که خرید کلی کنند و بکتابفروشها تخفیف داده میشود. در ایران طالبین بوکلای روزنامه کاوه رجوع نمایند.